



ایران کے کان

نوشتہ آیسخولوس ترجمہ کامیاب خلیلی



ایران‌یان

نوشته آیسخولوس

ترجمه کامیاب خلیلی

از متن یونانی

سروش

تهران - ۲۵۳۶



انتشارات رادیو تلویزیون ملی ایران

تهران، خیابان تخت طاووس، چهارراه روزولت، ساختمان جام جم،
سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران.

چاپ اول ۱۳۳۶.

این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانه جواهری چاپ و صحافی شد.
همه حقوق محفوظ است.

ایرانین

منابع و مآخذ مترجم

- استرابون. جغرافیا، ترجمه ژ. اوژاک (همراه بامتن یونانی). پاریس: له بل لتر، ۱۹۶۹.
- آیسخولوس. ایرانیان (متن یونانی). گوتینگن. واندنهوک اوند روپرشت، ۱۹۶۰.
- آیسخولوس. ایرانیان. ترجمه ک. لانکه. مونیخ: هایمران، ۱۹۴۱.
- آیسخولوس. ایرانیان. ترجمه پ. مازون. پاریس: له بل لتر، ۱۹۲۰.
- آیسخولوس. ایرانیان. ترجمه ش. ژرژن، پاریس: هاتیه، ۱۹۶۶.
- آیسخولوس. ایرانیان. ترجمه م. دهورت. پاریس: بوردا، ۱۹۶۷.
- آیسخولوس. تراژدیها. ترجمه ل. وولده. مونیخ: گولدمان، ۱۹۶۶.
- بنگتزون، ه. یونانیان دایرانیان. هامبورگ: فیشرفرلاک، ۱۹۶۵.
- پلوتارک. حیات مردان نامی. ترجمه رضا مشایخی. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- پیرنیا، حسن. ایران باستان. تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵.
- دیودور سیسیلی. قادیخ. ترجمه ف. هوفر. پاریس: هاشت ته سی. ۱۹۱۲.
- کرونه بوم، پ. تفسیری بر «ایرانیان». گوتینگن: واندنهوک اوند روپرشت. ۱۹۶۰.
- گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و دم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- هرودت. قادیخ. ترجمه هادی هدایتی. تهران: انتشارات دانشگاه

تهران ، ۱۳۳۶ .

هرودت . قادیخ . ترجمه آ . د . گاندلی . (همراه بامتن یونانی). لندن :
هاینمان لیمیتد ، ۴۶-۱۹۳۶ .

هرودت . قادیخ . ترجمه ا . لوگران . (همراه با متن یونانی). پاریس :
له بل لتر ، ۵۴/۵۳/۱۹۵۱ .

هرودت . قادیخ . ترجمه ا . ریشت شتایک . مونیخ : گولدمان . ۱۹۶۱ .
هومر . اودیسه . ترجمه سعید نفیسی . تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،

۱۳۳۷ .

هومر . ایلیاد . ترجمه سعید نفیسی . تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،

۱۳۳۷ .

درباره نویسنده

آیسخولوس (اشیل) درام‌نویس یونانی و پایه‌گذار تراژدی یونانی است. او به سال ۵۲۵ ق م در التومیس متولد شد و به سال ۴۵۶ ق م در جلا (سیسیل) وفات یافت. در جنگهای ایران و یونان سرباز بود، و در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت. آیسخولوس پایه‌گذار تراژدی یونان است. گویا جمعاً ۹۰ نمایشنامه نوشته، اما فقط هفت عدد از آنها بجا مانده است، از این قرار: ۱) ملتمسان، که بخشی از يك نمایشنامه سه بخشی (تریلوژی) است، و در میان هفت نمایشنامه موجود، کهنترین و ابتدائی‌ترین آنهاست؛ ۲) ایرانیان؛ ۳) مخالفان هفتگانه تب، که آخرین بخش يك نمایشنامه سه بخشی، و موضوع آن دشمنیها و برادر کشیهای دوتن از پسران اودیپ است؛ ۴) پرومته دد ذنجیر، که نخستین بخش از يك نمایشنامه سه بخشی و داستان شکنجه طولانی و دردناك پرومته (پرومئوس) است؛ ۵ و ۶) اودستیا، که تنها نمایشنامه سه بخشی کاملی است که از اشیل بجا مانده، و مرکب از سه نمایشنامه آگاممنون، خوئو فودونه، وائومیدس است، و موضوع آن داستان سرنوشت غم‌انگیز خاندان پلوپئوس است از نخستین گناه آگاممنون تا تطهیر اورستیا.

اشیل در نوشتن تراژدیهای خود بیش از هر چیز از اندیشه‌های مذهبی الهام گرفته، و باینشی زاهدانه به تفسیر افسانه‌های خدایان و تأثیر قدرت بی‌پایان و گاه سهمگین آنان در سرنوشت بشر پرداخته است. سرنوشت، اساس تراژدیهای اوست. وی شاعری سحر است. درام‌هایش از تصویرهای زنده شاعرانه سرشار است.

از آثار آیسخولوس، بجز ایرانیان، پرومته دد ذنجیر يك بار با همین نام به ترجمه شاهرخ مسکوب (تهران: اندیشه، ۱۳۵۰) و بار دیگر با نام

پرومتهوس در بند به ترجمه عباس نعلبندیان (تهران: کارگاه نمایش، ۱۳۵۱)
انتشار یافته است.

درباره مترجم

دکتر کامیاب خلیلی در سال ۱۳۱۴ در تهران متولد شد. پس از آنکه دوره تحصیلی دانشکده داروسازی تهران را به پایان برد، مدتی به سمت دکتر داروساز در بخشهای مختلف سازمان بیمه‌های اجتماعی مشغول به کار بود. سپس در کنکور ورودی دانشکده هنرهای دراماتیک شرکت جست و شاگرد اول این کنکور شد. پس از دو سال تحصیل در این دانشکده، بابورس دولت فرانسه به فرانسه رفت و اکنون در این کشور برای گرفتن دکترای سرگرم نوشتن رساله‌ای درباره متون فارماکوپه قدیم ایران است. دکتر کامیاب خلیلی زبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی، عربی، و یونانی را می‌داند و نمایشنامه ایرانیان را از روی متن یونانی به فارسی برگردانده است. او مجموعاً ۱۷ نمایشنامه و تعدادی داستان کوتاه نوشته است که یکی از آنها را به نام خودش در تلویزیون ملی ایران نمایش داده‌اند.

پیشگفتار

هیاہوی بسیاری که یونانیان زیر عنوان شکست ایران در نبرد سالامین
قرنها پیش به‌راه انداختند، درحقیقت هیاہوی بسیار برای هیچ بوده است.
برای آتئیهای مغرور و مفتخر از آنچه آفریده بودند و متعصب به‌شهری
که نامش را می‌ستودند، برای آدمهایی که بحق خود را متمدن‌تر از سایر ملل
می‌دانستند و بناحق دیگران را بربر و وحشی قلمداد می‌کردند، شکست
در برابر سپاه ایران نه‌تنها حقارت‌بار بلکه غرور آنان را جریحه‌دار ساخته
بود. شکست برق‌آسای نیروی منظم یونان، هزیمت سپاهیان، تخلیه شرم‌آور
آتن، پراکندگی لشکریان، عقب‌نشینی نیروی دریایی و فرار به جزیره
سالامین، آنجا تحت محاصره قرار گرفتن و بالاخره نبرد سالامین و انهدام
نیروی دریایی یونان به‌حدی بود که روز پس از نبرد یونانیان نتوانستند
به‌جنگ ادامه دهند. همه اینها غرور آتنی مغرور را درهم شکسته و مایه
سرافکندگی در برابر نسلهای بعد بود. اما اگر آنان عملاً در نبرد شکست
یافتند، افسانه‌ها و داستانها آنان را پیروز نشان داد. چه پس از گذشت
هشت سال آیسخولوس (اشیل)، تراژدی‌نویس بی‌همتا و شاعر توانای آتن،
علمدار این افسانه‌پردازان شد و قصه شکست ایران آنچنان شوری برانگیخت
و چنان در دلها نشست که پس از ۲۵ سال هرودت پدر افسانه‌سرایان چشم
بر علم آیسخولوس سینه چاک زد و سه‌کتاب از نه کتاب قادیخ خود را
اختصاص به این داستان پردازی داد و این حکایتها قرن‌ها مقدمه هر تاریخ
قرار گرفت.

اما هر خواننده دقیق این قادیخ، چنانچه درصدد مقایسه گفتار هرودت
با گفتار خود هرودت برآید بی‌شک هرودت را در قیام برضد هرودت می‌یابد،

و اگر این خواننده دقیق درصدد مقایسه قادیخ هرودت و تراژدی ایرانیان آیسخولوس برآید، بی تردید تم اصلی داستانهای هرودت را در مصرعهای آیسخولوس پیدامی کند، تا آنجا که در برخی از این افسانه‌ها عین مصرعی از اشعار آیسخولوس را می‌توان یافت. آیا چنین چیزی ممکن است که مثلاً فلان شخصیت دربار خشیارشا آن‌هم هزاران کیلومتر دور از آتن و سالها قبل از نوشته شدن تراژدی ایرانیان در خطابه خود فلان مصرع آیسخولوس را زیر عنوان نظریه خود بگوید؟

از این مقوله‌ها گذشته، افسانه شکست سپاه ایران که اوج افسانه بردازی هرودت است مستقیماً از آیسخولوس گرفته شده است و آیسخولوس با این دگرگونی حادثه تاریخی و قلب تاریخ نه تنها مرهمی بر زخم دل مغرور آتنی گذاشته بلکه جایزه یافتن داروی تسکین بخش سرافکنده‌گی آتنیها را نیز دریافت کرده است.

اما آیا کسی باور می‌کند که سپاهی به قول آیسخولوس - و به دنبال او هرودت - شکست خورده و هزیمت کرده، یک پادگان سیصد هزار نفری (به قول خود هرودت!) از خود دریونان باقی گذارد؟ آیا کسی باور می‌کند که نیروی پیروزمندی چون سپاه یونان (به قول آیسخولوس و هرودت) از تعقیب دشمن هزیمتی و در حال فرار خود، آن‌هم در خاک خود یونان، صرف نظر کند؟ آیا کسی باور می‌کند که تعداد نفرات سپاه خشیارشا پنج میلیون و دویست و هشتاد و سه هزار و دویست و بیست نفر (۵٬۲۸۳٬۲۲۵ نفر) بوده است و از این تعداد فقط نفرات معدودی موفق به بازگشت گردیده‌اند؟^۱ آیا کسی

(۱) حساب دقیق داده‌های هرودت چنین است:

- ۱- ملوانان ۱۲۰۷ کشتی جنگی از قرار هر کشتی ۲۰۰ نفر ۲۴۱۹۴۰۰ نفر
- ۲- خدمه هر کشتی جنگی ۳۰ نفر. برای ۱۲۰۷ کشتی ۳۶۲۱۰
- ۳- ملوانان ۳۰۰۰ کشتی باری از قرار هر کشتی ۸۰ نفر ۲۴۰۰۰۰۰
- جمع ۵۱۷۹۶۱۰
- ۴- سپاه پیاده نظام ۱۱۷۰۰۰۰۰ نفر
- ۵- سواره نظام ۸۰۰۰۰۰
- ۶- شترسواران ۲۰۰۰۰۰

جمع ۱۲۸۰۰۰۰۰ ←

باور می‌کند که یکروزه از پادگان سیصد هزار نفری (به قول هرودت) فقط
چهل و سه هزار نفر جان به در برند؟ هرودت می‌نویسد چهل هزار نفر
قبلا گریخته بودند و از دویست و شصت هزار نفر بقیه فقط سه هزار نفر جان
به در بردند؛ و از این اغراق‌گوییها!

درباره ترجمه نمایشنامه ایرانیان

ترجمه دقیق ایرانیان نه تنها از نظر ادبی و هنری بلکه از نظر تاریخی دارای
اهمیت فوق‌العاده است، زیرا:

۱- اسامی قید شده در این تراژدی بدون تردید واقعی است و زائیده
تصورات آیسخولوس نیست، برخی از این اسامی در قادیخ هرودت هم
ثبت شده است و برخی نیز با اسامی ایرانی مطابقت می‌کند.

۲- اسامی مکانهای قید شده کاملاً منطبق بر واقعیت است.

۳- مسیر بازگشت خشیارشا بادقت بسیاری نشان داده شده است.

۴- مقایسه و مطابقت این تراژدی با قادیخ هرودت دارای اهمیت
فوق‌العاده است و بخوبی می‌توان نشان داد که مآخذ اطلاعاتی هرودت
چیست. در تفسیر و توضیح همین کتاب تا آنجا که در توان من بوده چنین
مقایسه‌ای صورت پذیرفته است.

این تراژدی تا آنجا که من اطلاع دارم قبلاً چهار بار ترجمه شده
است: ترجمه علی اصغر شمیم همدانی (تهران، ۱۳۵۸)، ترجمه عطاءالله
دیهیمی (مطبعة آذری)، ترجمه سهیل افنان، و ترجمه احمد قره‌چه‌داغی

→ ۷- ملوانان ۱۲۰ کشتی‌تزاری از قرار هرکشتی ۲۰۰ نفر و سپاه پیاده نظام
تراس ۳۲۴،۰۰۰ نفر

جمع کل سپاه ۲۱۶۴۱۶۱۰

۸- هرودت مدعی است همین تعداد نیز خدمه و

خدمتگزار وجود داشته است، پس جمع کل نفرات ۵۱۲۸۳۱۲۲۰

بعدها افورس (Ephoros) این تعداد را ۸۰۰،۰۰۰ (نیروی زمینی)
نفر یادداشت کرده است، و کتزیاس نیروی زمینی را ۷۰۰،۰۰۰ نفر می‌داند.
ادوارد مایر مورخ بالاترین تعداد را ۱۰۰،۰۰۰ نفر تخمین می‌زند، و ژنرال
ا. و. فیشر با قید احتیاط ۵۰،۰۰۰ نفر.

به شکل پلی کیپی. بعلاوه سه مقاله مسلسل درباره این تراژدی در شماره های هفتاد و نهم، هشتاد و یکم و هشتاد و سوم مجله هنر و مردم اثر استاد گرامی دکتر مهدی فروغ انتشار یافته است.

ترجمه حاضر مصرع به مصرع از متن اصلی یونانی ترجمه شده و شماره بندی هر مصرع مطابق با شماره بندی بین المللی آثار آیسخولوس است. اهمیت این شماره بندی در این است که هنگامی که مثلاً در فلان کتاب تاریخ فلان مصرع آیسخولوس را ذکر می کنند فوراً می توان به این مصرع مراجعه کرد. کلمات موجود در هر مصرع تا آنجا که امکان داشته در خود مصرع حفظ شده است. بعلاوه هر کلمه نیز در جای خود همان گونه که آیسخولوس قرار داده، قرار گرفته است. غیر از افعال که غالباً به آخر مصرعها برده شده است، ندرتاً مصرعی را می توان یافت که جا به جا شده باشد. در ۱۵۰ مصرع اولیه بخصوص به علت آنکه این مصرعها غالباً بدون فعل است، برای آنکه مفهوم فارسی زبانان گردد جایجایی کلمات بیشتر است. در ترجمه کوشش کرده ام که نزدیکترین معادل فارسی کلمه یونانی را بیابم و به کار برم. شگفت انگیز اینکه شاید به جرأت بتوان گفت که زبان فارسی از هر زبان دیگری نزدیکتر به زبان یونانی است، بخصوص آنجا که در غالب زبانهای اروپایی برای ترجمه یک کلمه یک جمله می نویسند، در فارسی یک کلمه ساده و یا یک کلمه مرکب کافی است. در متن اصلی مصرعهایی وجود دارد که نامفهوم است. در این باره سعی شده است که از نظر اهل فن استفاده شود. بعلاوه برخی از مصرعهای ترجمه شده شکل و رنگ ترجمه یافته است. با این حال چون هر گونه تغییری در آنجا سبب می شد تا از متن اصلی دور شوم، لذا به همان شکل باقی گذاشته شد. به هر حال قصد بر آن نبوده که در همه جا جملات مصطلح و روان فارسی به کار برده شود. رعایت وزن اشعار ممکن نبوده است. امید است در آینده طی مقاله جداگانه ای که در دست تهیه است این اوزان که غالباً شباهت بسیاری با اوزان اشعار تعزیه فارسی دارد انتشار یابد. واگر مصرعی در ترجمه

دارای وزن است کاملاً بر حسب تصادف بوده است .
 باینهمه این ترجمه عاری از نقیصه نیست و امیدوارم که در چاپهای
 آینده این نقایص تدریجاً برطرف شود.

کامیاب خلیلی

استراسبورگ ، ۱۲ ژوئن ۱۹۷۴

یادداشت ویراستار

۱) نشانه‌های ستاره در متن، به توضیحات مترجم در پایان کتاب اشاره دارد.

۲) برای سهولت کار خواننده در خواندن اعلام یونانی، صورت لاتینی آنها که بیشتر از ترجمه انگلیسی ایرانیان (توسط فیلیپ ولاکوت، انتشارات پنکوئین) گرفته شده، در پانوشته آمده است.

ایرانیان

هماوازان

اینان در میان ایرانیانی که رهسپار
سرزمین یونان شدند، وفاداران نامیده می‌شوند،
نگهبانان این قصر مجلل و پرزrnd،
و چون والامقامند،

۵ خود خدایگان پادشاه ما خشیارشا
فرزند داریوش،

آنان را برگزیده تاکشور را پاسداری کنند.

لیک اینک در اندیشه بازگشت شهریار

و ارتش زرین آذین

۱۰ فزون از فزون، گمانی شوم
دلم را پریشان می‌کند.

چه یکباره همه نیروی آسیایی نژاد

خروشان در پی رهبر جوان رفتند.

نه پیک، نه سواری

۱۵ به شهر ایرانیان نمی‌آید.

از سرزمینهای شوش و اکباتان،

وزکهن باره‌های کیسیان^{۱۵}،

شتابنده ره سپردند، گروهی سوار براسب،

گروهی نشسته به ناو، سپاه پیاده نظام،

۲۰ انبوه بزرگ لشکر جنگی را تشکیل دادند.

بدین گونه آمیسترس^{۲۵} و آرتفرنس^{۳۵}،

۱) Kissian

۲) Amistres

۳) Artaphernes

و مگاباتزس^{۴۵} و آستاسپس^{۵۵}،
 سپهسالاران ایران،
 پادشاهانی زیر فرمان پادشاه بزرگ،
 ۲۵ سران سپاه سترگ، روانه شدند؛
 سوارکار، کمانور،
 ترسانگیز^{۵۰}، رزم‌آور،
 دل‌استوار بودند.
 آرتمبارس^{۶۵} اسب‌افکن
 ۳۰ و ماسیسترس^{۷۵} کمانگیر
 ایمایوس^{۸۰} پاکنژاد، فرنداکس^{۹۵}،
 و سوتانس^{۱۰۰} چابک سوار.
 و دیگران که نیل بزرگ و بارآور
 فرستاد: سوسیسکانس^{۱۱۰}،
 ۳۵ پگاستاگون^{۱۲۰} مصری‌نژاد،
 و پیشوای ممفیس^{۵۰} مقدس؛
 ارسامس^{۱۳۵} بلنداندام،
 و فرمانروای تب^{۵۰} کهن آریوماردوس^{۵۰}،
 و کرانه‌نشینان دریانورد
 ۴۰ گروهی شگفت‌آور و یشمار.
 دوان درهی آنان، دست‌لیدیان نازپرورده^{۵۰}،
 آنان که بر همه مردم سرزمین خود حاکمند
 متروگاته^{۱۴۵}‌های پهلوان، آرکتئوس^{۱۵۵}‌ها،
 و پادشاهان فرمانروا

۴) Megabazes

۵) Astaspes

۶) Artembares

۷) Masistres

۸) Imaeus

۹) Phrandaces

۱۰) Sosthanes

۱۱) Susiscanes

۱۲) Pegastagon

۱۳) Arsames

۱۴) Mithrogaathe

۱۵) Arcteus

وسارد شهر طلاه

هزاران گردونه جنگی،

چهار اسبه، شش اسبه فرستاد،

به چشم منظره ای ترسناک.

همسایگان تمولوس ۱۶۵ مقدس

لاف زنان که بر یونان یوغ بندگی می نهند،

ماردون ۱۷۵، تاریبیس ۱۸ سندان نیزه،

ونیزه اندازان میزیابی ۱۹،

زیابل، شهر پرتلاه، متونی بلند، شتابان چوسیل،

در آمیخته به هم و دریانوردان کشتی نشین

و مردانی که تنها آرزویشان کمان گشادن است.

از بی آنان، زهر گوشه آسیا رهسپار

سپاهیان شمشیرزن،

مطیع فرمان بیم آور شهریار.

بدین گونه چنان شکوفه های دلاوران مرز و بوم ایران،

برفتند.

و سرزمین آسیا که آنان را پرورش داد

در فراق سوزان آنان می نالد.

مادران، پدران، و همسرانشان با گذشت زمان،

با تنی لرزان روز شمارند.

بی گمان سپاه ویرانگر شهریار

به مرز و بوم همجوار

به آن سوی کرانه ها رسیده است،

از روی پلهای شناور با ریسمان بسته

از تنگه هله ۲۰۵ گذشته است.

- ۷۰ به هر گداری هزاران میخ زده
به سان یوغی به گردن دریا.
فرمانروای گردن فراز آسیای هر جمعیت
برای جهانگشایی، لشکر شگرف را
از دوسو پیشرانند
- ۷۵ زسوی خشکی، به روی دریا،
با پشت گرمی به سرکردگان
درست و استوار و پایدار.
فرزند باران طلاه
- ۸۰ همنژاد خدایان
در برق چشمهایش
نگاه تیره اژدهایی خونخوار
از گردونه سوری اش
بازوهای فراوان و کشتیهای فراوان را رهبری می کند.
- ۸۵ و در مقابله بانیزه دار نامدار
آرشه کمانگیر را می آورد.
هیچ کس در برابر چنین میل مردان
تاب ایستادگی ندارد
چه سد توانا هم باز ندارد
- ۹۰ موج شکست ناپذیر دریا را.
زیراکه سپاه ایرانی تسخیر ناپذیر است
و افرادش جنگاورند.
با این همه کدام انسان فانی
از نیرنگ خدایان رهایی دارد؟
- ۹۵ چه کسی چابک پاست
تا به خیزی موفقیت آمیز از درون دام بجهد ؟

- زیرا آته نوازش‌کنان و به‌خوشرویی
 انسان فانی را به تور می‌کشد
 دیگر رهایی ندارد
 آن‌که با يك جهش فرار می‌کند. ۱۰۱ و ۱۰۰
 چون اراده‌ی خدایی است
 که از قدیم حاکم است
 و ایرانیان را برانگیخته است
 تا بجنگند و باروها را خرد کنند، ۱۰۵
 و سوارکاران جنگجویانه،
 شهرها را ویرانه سازند.
 با این همه نگاهشان به راه‌های پهناور دریایی
 که از باد سخت، سفید است، خو گرفته است
 و امیدوار به داربستی سست، ۱۱۰
 برای عبور همه افراد. ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳
 از این‌رو دلم در جامه ماتم
 از بیم گسسته خواهد شد. ۱۱۵
 درین، سپاه ایران!
 مباد که شهر من،
 شهر بزرگ و خالی از مردان شوش چنین فغانی را بشنود!
 و دژکیسیان، ۱۲۰
 بلند پاسخ دهد؛ درین
 آن هنگام که شیون
 دسته‌های انبوه زنان را،
 که پیراهنهای کتانشان را چاک می‌زنند، بشنود.
 زیرا همه مردان، ۱۲۵
 از سواران و پیادگان
 به سان زنبورها در پی شاهنگشان

دسته‌دسته پریدند.

و از پلی بر روی دریا،
 ۱۳ که دوقاره را به هم می‌پیوست،
 ۱۳۲ و ۱۳۱ عبور کردند.

از فراق همسران
 بسترها ز اشک پرشده است.
 ۱۳۵ زنان ایرانی بسیار اندوهگین
 هریک با حسرت، همسر
 رزم‌آور خود را بدرقه کردند
 اکنون تنها، بی‌کس
 باقی مانده‌اند.

۱۴۰ پس ای ایرانیان برماست برویم
 و دراین بارگاه کهن جای گیریم
 چون ناگزیریم شتاب کنیم
 و با اندیشه ژرف و با تدبیر گفتگو کنیم،
 که بر فرزند داریوش،
 ۱۴۵ پادشاهی همخون ما
 که نام مردم ما از اوست،
 برخشیارشا چه گذشته است.

آیا کمان تیرانداز پیروز شده است؟
 یا نیروی نیزه‌های پولادسَر چیره گردیده است؟
 ۱۵۰ (آتوماسا داخل می‌شود) نگاه کنید این است پرتو درخشان
 همسان چشم فروزان خدایان^۵، مام پادشاه.
 ای شاه‌بانوی من! برابرت به زانو درمی‌آیم^۵
 و همگان بزرگداشتی که شایسته اوست،
 برایش به جای آوریم.

۱۵۵ درود ای شهربانوی زنان ظریف^۵ ایران!

ای کهنسال مام خشیارشا و همسر داریوش
همبستر خدای ایران، و مادر خداه باشی،
اگر نیکبختی دیرین اکنون به زیان سپاه ما برنگشته باشد.

آتوسا

آری از این جهت من از سرای زرنگار
آنجا که داریوش و من همبستر بوده ایم برون آمدم
دل من نیز از بیم گسسته می شود، لیک به شما می خواهم این سخن
را بگویم؛

ای دوستان! من به هیچ سان برای خویش نمی ترسم،
می ترسم مبادا تمول زیاد فزون یافته ما
که داریوش به یاری خدایان ایجاد کرده، ناگهان غبار شود و
بر خاک ریزد.

از این رو اندیشه بیان نشدنی دو گانه ای در دلم هست.
مردم برگنج بی نگهبان ارزش نمی نهند،
و مرد بی گنج نمی تواند چون پرتوی بدرخشد آن سان که شایسته
توانایی اوست.

دارایی ما بی گزند است، لیک من برای پرتو چشم بیمناکم
چه می پندارم، چشم یک خانه، وجود سرور آن خانه است.
چون چنین است، پس درباره این اندیشه نظر دهید،
ای ایرانیان، ای ریش سفیدان وفادار، زیرا،
همه صلاح دید شما برایم سودبخش است.

هماوازان ای ملکه این کشور خوب، بدان هنگامی که بتوانیم رهنما باشیم،
خواه گفتاری یا کرداری هیچ کدام نیازی به دوبار تذکر ندارد،
چون تو از ما نیک خواهان صلاح دید می خواهی.

آتوسا

از آن هنگام که فرزندم لشکر کشیده
و برای نابودی سرزمین یونان رفته است،
همه شب خواب می دیدم.
لیکن تاکنون هرگز چون شب پیش

- ۱۸۰ خوابی به آن آشکاری ندیدم، گوش کنید:
گویا درنظرم دو زن، جامه آراسته پوشیده
یکی پیراهن ایرانی دربر،
و دیگری که جامه دوریسی^{۲۱} به تن داشت پدیدار شدند،
در بلندبالایی برتر از زنان امروزی
۱۸۵ در زیبایی بی نقص، هرچند که خواهران همنژاد بودند
ولی بازی سرنوشت یکی را در سرزمین یونان وطن داده
و دیگری را در سرزمین بربر^۵.
گمان برم میان آن دو
کشمکشی برها می شود، و چون فرزندم پی می برد،
۱۹۰ برای آنکه بازشان دارد و آرامشان کند، به گردونه خویش
با هم لگامشان می کند و برگردنشان
بند می گذارد. یکی از آن دو
فریفته آن پیرایه، رام دهان برلگام می گذارد
دیگری سرکشانه با دستهایش،
۱۹۵ ستامها را از گردونه می گسلد، عنان ربوده،
گردونه را از جای می کند و یوغ را دونیمه می کند،
فرزندم فرومی افتد، پدرش داریوش، اندوهگسار،
کنارش پدیدار می شود؛ چون خشیارشا او را می بیند،
جامه برتن می درده^۵.
۲۰۰ چنین است روایت رؤیایم در شب پیش.
چون برخاستم و دستهارا در آب پاك چشمه روان شستم،
پیشکش بسیار برداشته، به سوی پرستشگاه رفتم^۵
تا برای خدایان پاسدارنده و دورکنندگان بلایا،
چنانچه رسم است کلوچه نثار کنم.
۲۰۵ ليك آنجا عقابی دیدم که به سوی آتشگاه فوبوس می گریخت.

ای دوستان از بیم ساکت بر جای خشک شدم.

پس از آن در برابر چشمهایم کرکسی با پرش سریع
از اوج بر سر عقاب بیم زده و تسلیم فرود آمد
با يك ضربه سرش را جدا کرده .

اینها دیدنش برای من و شنیدنش برای شما هراسناك است. ۲۱۰
چون براستی بدانید ، اگر فرزندم پیروز گردد
خدایگانی بی همتا می شود.

اگر ناکام شود، بدهکار کشور نیست

چنانچه جان به دربرد ، باز خداوند کشور باقی خواهد مانده .

هماوازان ای مادر با سخنان خود نمی خواهیم نه چندان هراسناك کنیم، ۲۱۵
و نه چندان امیدوار. به تضرع و زاری خدایان را بخوان،
و اگر رؤیای بد دیده ای درخواست کن از عاقبتش دورت
دارند.

و به تو و به فرزندانت خیر دهند،

همچنین به کشورت و همه دوستان. سپس باده مقدس،

بر خاك به خاطر مردگان پیاش ، و با مهر از داریوش، ۲۲۰
همسرت که گویا شب پیش او را به خواب دیده ای،
درخواست کن:

از دنیای زیرزمینی به جهان روشنایی ، نیکبختی برای تو و
فرزندت فرستد،

و باقی را در ظلمات زیرزمین نگه دارد.

چنین است صلاح دید پیشگوی ملهم برای تو

و گمان بریم همه چیز به خیر تو سرانجام یابد. ۲۲۵

آری ای نخستین معبران خوابهای من

آتوسا

از روی مهر نسبت به فرزند و کاشانه ام اندیشه تان را

بیان کردید،

ای کاش سرانجام خوب باشد! هنگامی که به سرای باز کردم،

همه چیز را همان گونه که خواستید ، برای خدایان ،
و برای عزیزان مدفون در خاك انجام خواهم داد. ليك ای
دوستان، ۲۳۰

می خواهم بدانم آتن در کجای زمین قرار دارد؟
هماوازان دور در سوی غرب آنجا که پادشاه آفتاب غروب می کند.
آتوسا و فرزندم آرزوی صید* چنین شهری را داشت؟
هماوازان آن وقت سراسر یونان فرمانبردار می شد.
آتوسا آیا سپاهی از افراد بسیار در اختیار دارند؟ ۲۳۵
هماوازان چنان سپاهی که تاکنون به مادها آسیب بسیار رسانده است.*
آتوسا دیگر چه؟ آیا آنان در خانه های خود ثروت کافی دارند؟
هماوازان معدنی از سیم دارند که گنجی در درون زمین است.*
آتوسا آیا در دستهایشان خدنگ، در کمان گشاده، نمایان است؟
هماوازان به هیچ وجه، زیرا نیزه بازند و در جنگ تن به تن سپرها پوشش
آنان است. ۲۴۰

آتوسا کیست چوپان این گله؟ فرمانده این مردم کیست؟
هماوازان کسی را بنده یا برده نمی نامند.
آتوسا پس چگونه می توانند در برابر تاخت و تاز دشمن ایستادگی
کنند؟
هماوازان همان گونه که سپاه انبوه و باشکوه داریوش را درهم
شکستند.*
آتوسا آنچه می گوئید اندوهی گران برای مادران از دست رفتگان
است. ۲۴۵

هماوازان اما گمان کنیم بزودی حقایق را خواهی دانست،
چون طرز دویدن آن مرد نشان می دهد که ایرانی است،
و بد یا خوب خبری درست می آورد.

(پیک داخل می شود)

پیک ای شهرهای سراسر آسیا !

۲۵۰ ای سرزمین ایران، بندرگاه گنجهای فراوان و بسی پایان!
 چگونه یکباره آن شادکامی بزرگ نابود شد،
 شکوفه‌های ایران ریخت و از بین رفت.
 آوخ چه ناپسند است نخستین پیک خبر شوم بودن.
 و با این همه مصیبت‌ها را بیان می‌کنم:
 ۲۵۵ ای ایرانیان همه سپاه بربر نابود شده.

هماوازان بلای وحشتناک، وحشتناک، ناگهانی،
 و جان‌گزا! آوخ، بگریید، ای ایرانیان
 به شنیدن خبری چنین محنت‌زا!

پیک آری. زیرا که همه چیز در آنجا نابود شد.
 ۲۶۰ من خود نیز امید دیدار روز بازگشت به وطن را نداشتم.
هماوازان در نظر ما کهنسالان

عمر بسی طولانی می‌نماید
 ۲۶۵ وقتی خبر چنین بلای ناگهانی را می‌شنویم.
پیک ای ایرانیان! من خود آنجا بودم. نقل از گفته دیگران نیست،
 اگر شرح دهم چهرنجهایی به ما رسیده است.

هماوازان ای دریغ، ای دریغ! پس بیهوده
 آن همه سلاح گوناگون
 ۲۷۰ از سراسر خاک آسیا به خاک دشمن،
 به سرزمین یونان رفت.

پیک کرانه‌های سلامین^۵ و گرداگردش
 از اجساد مردگان نگون بخت ما پر است.

هماوازان ای دریغ، ای دریغ! شاید
 ۲۷۵ تن بی‌جان عزیزان
 در جامه‌های بلندشان^۵

با امواج دریا به هر سو کشیده می‌شود.
پیک کمان به کار نیامد و تمام سپاه ما

درتصادم کشتیها تارومار شد.

۲۸۰

هماوازان فغان و زاری

برای ایرانیان نگون بخت سر دهید،

که بلا بر آنان نازل شده است

دریغ از سپاه نابود شده.

پیک ای سالامین نامت بسی نفرت آور است.

۲۸۵

آه ، یاد آتن مرا نالان می کند.

هماوازان آری ، ناکامان از آتن بیزارند.

همیشه به یاد خواهند آورد

چه بسیار زنان ایرانی را برای هیچ

از شوهر محروم و بیوه کرده است.

آتوسا زمانی است که افسرده حال، از این همه شوم بختی خاموش

۲۹۰

مانده ام

زیرا مصیبت آن قدر زیاده از حد است

که نه جای گفتگو و نه جای پرسش است.

با این همه انسان فانی ناچار از تحمل بلایایی است

که خدایان بر او نازل می کنند. از محنت پرده بردار.

۲۹۵

با وجودی که از بدبختیها نالانی، آرام بگو:

از میان رهبران چه کسی نمرده؟

و سوکوار کدام یک از سپهسالاران باید باشیم

که با مرگش جایش خالیست؟

پیک خشیارشا زنده است و روشنایی روز را هنوز به چشم می بیند.

۳۰۰

آتوسا با گفته ات خانه ام بس روشن شد

و روز روشن پس از شب تاریک برآمد.

پیک اما آرتیمبارس فرمانفرمای ده هزار سوار

به کرانه های سخت سیلنی ۲۲۵ کوبیده شد.

- ودداکیس^{۲۳} فرمانده هزارسپاهی با يك زخم نیزه،
 ۲۰۵ باخیزی سریع از کشتی خود بیرون افتاد.
 تناکون^{۲۴} آن مرد نامدار و باختری^{۲۵} نژاد،
 گرد جزیره آژاکس^{۲۵} که خیزابدها بر آن فرو می‌ریزد،
 سرگردان است.
 لیلئوس^{۲۶}، آرسامس و سومی آرگستس^{۲۷}،
 پیرامون جزیره پرورنده کبوتران^{۲۸}
 ۲۱۰ پیشانیهای ناکامشان را بر کرانه‌های سخت می‌کوبند.
 ساحل‌نشینان رود نیل مصر
 ارکتهئوس^{۲۸}، آدئوئوس^{۲۹} و سومی فرنوخ^{۳۰} سپردار
 جملگی از يك کشتی فروافتادند.
 ماتالوس^{۳۰} اهل خروزه^{۳۱}، فرمانده ده هزار نفر
 ۲۱۵ به هنگام کشته شدن، ریش حنایی دراز و انبوهش،
 رنگ دیگر گرفت و ارغوانی شد.
 مغ^{۳۲} عرب و آرتامیس^{۳۳} باختری
 رهبران سی هزار سوار سیاه
 اکنون بر زمین سختی که جان داده‌اند، باقی مانده‌اند.
 آمیستریس و آمیستروس^{۳۳} که نیزه پرتوانشان را پیوسته
 ۲۲۰ به جنبش درمی‌آوردند،
 و آریومردوس دلیر، سوکوارکننده سارد،
 و نیز سیامیس اهل میزی^{۳۴}،
 و ثرویس^{۳۵}، امیر دویست و پنجاه کشتی،

۲۲) Dadaces
 ۲۷) Argestes
 ۲۱) Chryse
 ۲۵) Tharybis

۲۴) Tenagon
 ۲۸) Arcteus
 ۲۲) Artames

۲۵) Ajax
 ۲۹) Adeues
 ۲۳) Amistrus

۲۶) Lilaesus
 ۳۰) Matallus
 ۳۴) Mysia

آن زاده لورنا^{۲۶} ، آن دلاور خوش اندام،
از تقدیر بد جان داده و نگون بخت غنوده است. ۳۲۵

سوئسیس^{۲۷}، نخستین دلیر بی همتا،
آن فرمانروای کیلیکیاییان^{۲۸} آن یگانه دلاور ، واردکننده
تلفات بسیار بردشمن، سرفراز کشته شد.
آری اینانند فرماندهانی که من به یاد دارم
لیکن از آن همه مصیبت خیلی کم بیان کردم. ۳۳۰

آه، آه بالاترین مصیبتها را اکنون شنیدم،
نصیب ایرانیان سرافکنندگی و فریاد و شیون است.
اما از نو آغاز کن و بگو،
پس شماره کشتیهای یونانی چه بود؟
که جرأت کرد علیه کشتیهای ایرانی
در نبرد کشتیها، به مقابله برخیزد؟ ۳۳۵

یقین بدان اگر به شماره بود ،
بربرها می بایستی پیروز می شدند ، چون یونانیان
مجموعاً فقط سیصد کشتی داشتند
و ده کشتی نیز در ذخیره داشتند. ۳۴۰
اما خشیارشا، خود من می دانم ، هزار کشتی زیر فرمان داشت
و دویست و هفت کشتی تندرو را نیز باید اضافه کرد.
تناسب قوا چنین بود.

و آیا پنداری ما در نبرد ناتوان بودیم؟
نه. یکی از خدایان میاه ما را درهم شکست
و اقبال را در کفه های ترازو نابرابر کرد.
خدایان پاسدار شهر پالاس^{۲۹} هستند.

پس آتن هنوز ویران نشده؟
تاهنگامی که مردان در آن هستند دیوارها هم پابرجاست. ۳۴۵

- ۳۵۰ اما بگو شروع بر خورد کشتیها چگونه بود؟
 کدام طرف نبرد را آغاز کرد؟ یونانیها؟
 یا فرزند من به اتکای تعداد کشتیهایش؟
 ای بانو ! آن که همه مصیبتها را آغاز کرد،
 روحی کینه توز ، اهریمنی شریر و بی اصل بود.
 ۳۵۵ يك نفر یونانی* از طرف سپاه آتن آمده،
 و به فرزندت خشیارشا گفته بود :
 هنگام فرارسیدن تاریکی شب تار
 یونانیان صبر نمی کنند،
 خود را بر عرشه کشتیها می اندازند،
 ۳۶۰ و یکی اینجا و یکی آنجا برای نجات خویش پنهانی می گریزد.
 و او چون این سخن را شنید
 بی آنکه حيله یونانیان را دریابد یا حسادت خدایان* را درك کند،
 به همه امیران کشتیها چنین فرمان داد :
 همین که پرتو گرم خورشید دیگر بر زمین نتابد
 و تاریکی ائیر مقدس را فرا گیرد،
 ۳۶۵ قسمت اعظم کشتیها را در مه ردیف قرار دهند،
 راه های خروجی و گذرهای دریای خروشان را ببندند
 و بقیه ، جزیره آژاکس را در حلقه محاصره گیرند.
 چنانچه یونانیان از این دام بلا رهایی یابند،
 ۳۷۰ و کشتیهایشان پنهانی راه گریزی پیدا کنند*
 سر همه قطع خواهد شد*. چنین بود فرمان او.
 این سخن از قلبی سرشار از خودپسندی برخاست،
 چون او آگاه نبود که خدایان برایش چه تدارك دیده اند.
 آنان به جان مطیع فرمان ، بدون آشوب
 ۳۷۵ توشه شب را آماده کردند.
 هرملوان پارو را درگیره مناسب خود استوار کرد

- و هنگامی که روشنایی خورشید خاموش شد ،
و شب برآمد ،
جمله افراد سلاحدار بر عرشه کشتیهایشان رفتند.
۳۸۰ در طول هر کشتی هر صنفی صف دیگر را دلگرمی می داد.
و هر کشتی در خط خود پیش‌راند ،
و سراسر شب به فرمان ناوسالاران
تمام نیروی دریایی از هر سو جبهه‌بندی کرد.
شب گذشت ، بی آنکه نیروی دریایی یونان
پنهانی برای خروج کوشش کند.
۳۸۵ آن‌گاه چون روز سوار بر اسبهای سفید
فروغ خویش را بر همه‌جای زمین پراکند
بیدرنگ از جانب یونانیان بانگی بلند ،
چون سرودی آهنگین برخاست.
۳۹۰ صدای رسا در صخره‌های جزیره انعکاس یافت
همه بر برها را وحشت فراگرفت ،
امیدشان بر باد رفت. چون برای فرار نبود
که در آن هنگام یونانیان سرود شکوهمند به آن^{۳۹} رامی خواندند ،
بلکه برای افزودن دلاوری‌شان در رزم آرایبی بود.
۳۹۵ صدای شیپور همه را ملتهب ساخت.
بیدرنگ باهم با ضربه‌های پر صدا ،
پاروهایشان هماهنگ بردریای ژرف خورد ،
وناگهان آنان در برابر دیدگانمان پدیدار شدند.
ابتدا جناح راست دریك خط
۴۰۰ با نظم حرکت کرد ، سپس تمام نیروی دریایی
پیرو آن پیش‌راند و در همان هنگام این آوای شگرف شنیده
شد که :

- « ای فرزندان یونان به پیش !
 آزاد سازید وطن را ، آزاد سازید کودکان را ،
 همسران را و عبادتگاههای خدایان پدران را ،
 و آرامگاههای نیاکان را . این است واپسین نبرد . »
 ۴۰۵ و آن گاه از جانب ما آوایی به پارسی پاسخ داد که :
 « دیگر گاه درنگ نیست . »
 سپس کشتی مقابل کشتی با نوک مفرغینش پیش راند .
 حمله را يك کشتی یونانی آغاز کرد ،
 ۴۱۰ و دماغه يك ناو فنیقی را یکجا جدا کرد .
 دیگران اینجا و آنجا هريك هريك کشتی هجوم آوردند .
 در آغاز نیروی دریایی ایران ایستادگی کرد ،
 لیکن چون کشتیهای فراوان در تنگه باریک جمع شده بودند ،
 نه تنها نتوانستند به یاری هم بشتابند ،
 بلکه با بدنه های روییشان به هم خوردند
 ۴۱۵ و دستگاههای پارویی خود را شکستند
 و ناوهای یونانی که با مهارت ضربت می زدند
 گرد آنان را تنگ فرا گرفتند ، پیکر کشتیها را واژگونه کردند .
 دریا دیگر دیده نمی شد ،
 ۴۲۰ از شکسته های کشتی و اجساد خون آلود پوشیده شد ،
 ساحلها و تخته سنگها از نعشها پر شد .
 فرار نامنظم همه کشتیها آغاز گردید .
 هر که از نیروی دریایی بررها بازمانده بود پاروزنان
 می گریخت ،
 اما مانند ماهیهای تون یا ماهیهای از تور خالی شده
 ۴۲۵ با دسته پاروهای شکسته و تکه پاره های کشتی
 بر کمرشان می کوفتند ، فغان همراه با خروش
 پهنه دریا را فرا گرفت ،

- تا هنگامی که چشم شب تار به آن پایان داد.
تلفات ما آن قدر زیاد است که اگر ده روز تمام هم
۴۲۰ ادامه دهم باز نمی توانم همه را بشمرم.
در حقیقت بدان، هرگز در یک روز
این تعداد از افراد تلف نشده اند.
آتوسا ! دریای پهناوری از مصیبت
بر ایرانیان و تمام نژاد بربر فرو ریخت.
۴۲۵ خوب بدان، اینها هنوز نیمی هم از مصیبت نیست.
مشقتی که عاقبت شوم بدان گرفتارشان کرد
دوچندان گرانتر از آغاز بود.
آتوسا وجه سرنوشتی می تواند بازهم رنج آورتر باشد؟
بگو کدام عاقبت شوم بر سپاه ما نازل شده
۴۳۰ که بازهم بر بار بدبختی افزوده است؟
پیک از ایرانیان همه شکوفه های قدرت جوانی،
و دلیران بی همتای والانژاد
و نمونه وفاداری به شاه،
به شرمساری و در مرگی بی افتخار از پا درآمدند.
۴۳۵ وا مصیبتا ! ای دوستان، من چه عاقبت شومی دارم.
اما بگو به چگونه مرگی از پا درآمدند؟
پیک جلو منطقه سالامین جزیره ای است کوچک^۵
بدون بندرگاهی برای کشتی، که فقط خدای دوستدار رقص
پان^۵ در ساحل دریایش آمد و شد می کند.
۴۵۰ آنان را به این مکان فرستادند تا چنانچه
کشتی شکستگان به جزیره پناه برند^۵
برسپاهیان یونانی آسان غلبه یابند و آنان را بکشند،
اما دوستان را از موج دریا نجات دهند.
آینده را بد شناخته بودند، زیرا همینکه یکی از خدایان

۴۵۵ پیروزی را به نیروی دریایی یونان ارزانی داشت،
همان روز یونانیان تن را با زره‌های روین پوشاندند^۵
از کشتیها بیرون جهیدند و پیرامون
جزیره را فراگرفتند، بدان گونه که
راه‌گریزی نماند. ابتدا سنگهای بسیار

۴۶۰ با دست پرتاب کردند. از زه کمانها
تیرها به پرواز درآمدند. کشتار کردند،
بالاخره جملگی با هم پیش تاختند،
آنان را زخم زدند، بدنهای تیره‌بختان را پاره پاره کردند،
تا جان همگی را ستاندند.

۴۶۵ خشیارشا در برابر این ورطه مصیبتها فغان سرداد
چون مقررش که از آنجا برتمام سپاه نظارت داشت^۵،
بر تپه‌ای بلندکنار پهنه دریا بود.
جامه درید، شیون سرداد

سپس بیدرنگ به سپاه زمینی فرمان داد
و بشتاب و نامنظم فرار کرد. چنین است سرانجام،
۴۷۰ که باز برای زاریت بدبختیها را افزون می‌کند.

ای اهریمن ستمگر، چسان امیدهای ایرانیان را بر باد دادی.
فرزندم خواستار مجازات سخت^۵
آتن مشهور بود؛ اما بسنده نبود.

۴۷۵ آن همه بربر که سابقاً در ماراتون از پای درآمدند^۵
فرزندم قصد کرده بود انتقام آنان را بکشد
و چنین بدبختی بی‌اندازه را با خود بازآورد.
اما تو بگو کشتیهای گریخته از تقدیر شوم را
کجا به خود وا گذاشتی؟ می‌توانی درست شرح دهی؟

۴۸۰ فرماندهان کشتیهای آسیب‌ن دیده
پیک با استفاده از باد موافق بدون نظم هزیمت کردند.

و دنباله سپاه در سرزمین به ثوتی ۴۰ تلف گردید.

برخی پیرامون چشمه زلال

از عذاب تشنگی و برخی از خستگی از پا درآمدند.

۴۸۵

از سرزمین فوسید^{۴۱} و مرز و بوم

دوربد^{۴۲} گذشتیم به خلیج ملیا^{۴۳} آنجا که

اسپرخیوس^{۴۴} با آبهای پربرکت دشت را مشروب می کند،

رسیدیم.

سپس به خاک سرزمین آخایا^{۴۵}

وشهرهای تسالی^{۴۶} درهنگامی که دچار کمبود آذوقه بودیم

۴۹۰

وارد شدیم. آنجا بسیاری از تشنگی و گرسنگی ،

که هردو به اتفاق چیره بودند ، هلاک شدند.

به کشور ماگنزیایا^{۴۷} و اقلیم مقدونیه^{۴۸}

سپس به شط آکسیو^{۴۹} رسیدیم.

بعد نیزارهای مردابی بولبه^{۵۰} ، بعدکوه پانگائیوس^{۵۱} ،

۴۹۵

بالاخره به مرز وبوم آدونیان^{۵۲}.

آنجا درشب یکی ازخدایان سرمای نابهنگامی پدیدآورد

که سراسر رود استریمون^{۵۳} یخ بست.

هرکسی هم که پیش ازآن خدایان را باور نمی داشت،

آن هنگام نیایش و دعاکرد و برابر زمین وآسمان سجده کرد.

۵۰۰

پس ازاینکه سپاه ما زمانی دراز خدایان را نیایش کرد

عبور از روی رود یخ بسته را آغاز نهاد.

اما از ما فقط آن که پیش ازگسترش پرتو خداوند آفتاب

گذرکرد ، اکنون زنده است.

زیرا اشعه سوزان قرص درخشان خورشید

۴۰) Boéti

۴۱) Phocide

۴۲) Spercheius

۴۳) Achaea

۴۴) Thessaly

۴۵) Magnesia

۴۶) Axiu

۴۷) Bolbe

۴۸) Strymon

در یخ وسط رودخانه رسوخ کرد، آنرا با حرارت داغ گرداند،
۵۰۵ و افراد یکی پس از دیگری فرورفتند.

در برابر اینان برآستی خوشبخت بود آن که قبلاً دم آخر حیات
را بر کشیده بود.

و دیگران که زنده ماندند و نجات یافتند

با رنج فراوان و مشقت از سرزمین تراس گذشتند.

۵۱۰ و اکنون رهایی یافتگان که شماره آنان بسیار نیست
به کانون کشورشان رسیده اند.

پس کشور ایران در فراق جوانان عزیز سرزمینش باید زاری کند.

حقیقت این است. اما بسیاری از مصیبتها را

که یکی از خدایان بر ایرانیان نازل کرد بیان نکردم.

۵۱۵ **هما و ازان** ای دیو عذاب ، چگونه با تمام قوایت
همه مردم ایران را پایمال کردی.

آتوسا آه من تیره بخت ، سپاه ما نابود شده.

ای رؤیای آشکار خوابهای شبانه ام

چه بسا مصیبتها را به روشنی بر من آشکار کردی.

۵۲۰ لیکن شما آنرا بسیار بد تعبیر کردید.

با این وجود چون شما مصلحت اندیشیدید،

ابتدا برای خدایان نماز می گزارم

سپس در بازگشت برای زمین و برای مردگان

کلوچه های نذری از خانه خواهم آورد.

۵۲۵ خوب می دانم گذشته گذشته است

اما برای آینده شاید بهتر گردد.

و شما لازم است پس از چنین رویدادها

به وفاداری تدابیر وفادارانۀ اتخاذ کنید.

و اگر فرزندانم پیش از من به اینجا برسد

۵۳۰ دلداریش دهید و در التزامش به خانه آید

تا مبادا مصیبتی بر مصیبتها افزوده شود.

(آتوسا با ملتزمان خود و پیک خارج می‌شوند.)

هماوازان ای زنوس پادشاه ، اکنون حقیقتاً سپاه

مغرور و انبوه

ایران را نابود کردی.

۵۳۵

شهرشوش و اکباتان

در ماتم سپاه فرو رفته است.

چه بسیاری که با دستهای ظریف روسریهای خود را

پاره می‌کنند ،

و از رنج رسیده ، چینهای

۵۴۰

پیراهن خود را با اشک خیس می‌کنند.

زنان ایرانی ناله‌کنان

در حسرت آخرین وصال باشوهرانشان

بدرودگویان با خوابگاه نازبستر ،

و لذت شادمانی جوانی ،

۵۴۵

با ناله‌های تمامی ناپذیر سوکواری می‌کنند.

و من خود نیز برای درگذشتگان

با ژرفترین اندوه‌ها سوکواری می‌کنم.

اکنون براستی سراسر

خاک خالی مانده آسیا می‌نالد.

۵۵۰

خشیارشا آنان را برد ، افسوس!

خشیارشا آنان را نابود کرد ، آوخ !

خشیارشا همه را نابخردانه

با قایقهای دریایی به دنبال خود کشید.

پس چرا داریوش کماندار

۵۵۵

در آن روزگار، چنان بی‌ستم،

رهبر گرامی مردمان

دشور شوش بود؟

سپاه پیاده و نیروی دریایی

کشتیهای کبود رنگ هم پرواز

۵۶۰

آنان را یرد، افسوس!

کشتیها آنان را نابود کردند، آوخ!

کشتیها با برخورد های نابود کننده

ودستهای یونانیان^۵.

خود فرمانروا

۵۶۵

چنین شنیده شد

از دشت تراس

و راههای صعب العبور بزحمت گریخت.

ولی آنان که در صف نخستین مردند، آوخ

دچار پنجه تقدیر گردیدند، آه

۵۷۰

در کرانه های سیکره^{۴۹۵}، وای

فغان کنید! واز اندوه

به سوی آسمانها

فریاد بلند برکشید، وای

از اندوه شدید

۵۷۵

با نوای بی نوایی ناله کنید.

در دریا بسختی خرد شده، آوخ!

وسلاخی شده، آه

توسط اطفال بی زبان دریای مقدس، وای

خانه ها سوکوار خداوند گاران خویش اند.

۵۸۰

مادران گم کرده فرزند

در اندوه ابدی خویش، وای

پیران زاری هستند
 که در اندوه بی اندازه می نالند.
 سالهای سال سراسر خاک آسیا دیگر
 ۵۸۵ از احکام ایران اطاعت نمی کنند،
 خراج نخواهند داد
 و به فرمان فرمانروا
 دیگر برای فرمانبرداری
 سجده نخواهند کرد
 ۵۹۰ زیرا اقتدار پادشاه از میان رفت.
 زبان آدمها باز هم
 بسته نمی ماند، زیرا
 خلق آزاد، وقتی یوغ زور
 برداشته شد، حرفش را می زنند.
 ۵۹۵ خاک به خون آلوده
 آژاکس، جزیره ای در آب،
 قبرستان توانایی ایران است.
 (تنها داخل می شود)
 آتوسا
 ای دوستان، هر مصیبت زده ای می داند:
 همینکه طوفان بلا بر سر انسانها فرو بریزد
 ۶۰۰ آنان دچار وحشت می گردند
 و هنگام پیشامد فرخنده یقین می کنند
 همیشه همان باد مساعد نیکبختی خواهد وزید.
 اکنون برای من همه چیز کاملاً وحشتناک است.
 دشمنی خدایان در برابر چشمهایم پدیدار می شود.
 ۶۰۵ بانگی ناساز به گوشهایم می رسد،
 چه مصیبت آن قدر تکان دهنده است که در دل وحشت
 برمی انگیزد.

- به همین سبب بدون گردونه
بدون تزیینات قبل از راه قصر تا اینجا بازگشته‌ام
برای پدر فرزندم نثارهای مهر آگین
از همان گونه که به‌مردگان آرامش می‌بخشد، آورده‌ام؛
۶۱۰ شیرسفید گوارا، از ماده‌گاو زیر یوغ نرفته؛
انگبین شفاف از تقطیر کارگران گلها؛
آب روان چشمه‌ای بکر؛
و نیز شراب ناب گرفته از مادری صحرایی
از تاکی خرم و کهن.
۶۱۵ و ثمره خوشبوی درخت زردرنگ زیتون،
که در برگهایش همیشه زندگی شکفته است،
و حلقه‌های گل، این دخترکان خاک پرثمر.
اینک ای دوستان برای این نثارهای مردگان
سرودها بخوانید و از خدایان
۶۲۰ داریوش را بطلبید! و من این پیشکشها را
که زمین خواهد نوشید، تقدیم خدایان جهان‌زیرین می‌کنم.
هماوازان ای بانوی محترم ایرانیان،
تو نثارهایت را برای حجره‌های زیر زمین بفرست
و ما با سرودمان تمنا می‌کنیم
۶۲۵ هدایت‌کنندگان مردگان
در جهان زیرین مهربان باشند.
اینک! ای خدایان مقدس جهان‌زیرین،
ای الهه زمین، ای هرمس، و ای سلطان مردگان^۵
آن روح را به‌سوی روشنائی گسیل دارید!
۶۳۰ چه اوست که برای دردها دارویی می‌شناسد.
تنها او سرانجام را می‌داند.
آها خدایگان

پادشاه سعادتمند،

۶۳۵

سخن روشن بربری مارا

این صورت لرزان و حزن انگیز،

ندای اندوهبارمان را می شنود؟

بدبختیهای بی اندازه مان را به صدای بلند اعلام می کنیم.

آیا در آن ژرفا صدای مارا می شنود؟

۶۴۰

اینك تو ای زمین!

و شما، دیگر کسان، ای حکمرانان جهان زیر

بگذارید آن خداوند بزرگوار،

زاده شوش، سرور ایرانیان،

از اقامتگاه شما بیرون آید.

۶۴۵

آن مردی را که هرگز مانندش را

خاك ایران دفن نکرده، به بالا روانه کنید.

آن انسان گرامی است، آرامگاهش هم گرامی است،

زیرا روانی گرامی در آن نهفته است.

ای آئیدونئوس^{۵۰} او را به سوی بالا

۶۵۰

هدایت کن، ای آئیدونئوس!

پادشاه بی همتا داریوش را! آو خ

چون او هرگز افرادش را

در جنگهای بنیادکن تلف نمی کرده.

ایرانیان او را ملهم از خدایان

۶۵۵

خطاب می کردند، الهام گرفته از خدایان بود

که فرماندهی سپاه را نيك هدایت می کرد.

آو خ!

خسروا، ای خسرو پیشین باز آی

۶۶۰ در فراز گنبد آراه گاهت ظاهر شو!
 پایت را که در کفش‌های زرد رنگ است بلند کن!
 بگذار تاج افسر کیانیت بدرخشد.
 داریوش ای پدر عادل پدید آی! آه
 تا اینکه از اندوه تازه که شنیده‌ای آگاه شوی.

۶۶۵ سرور سرور ما پدیدار شو!
 زیرا در اینجا ظلمات مرگ آورده موج می‌زند.
 زیرا همه جوانان
 از میان رفتند.

۶۷۰ داریوش ای پدر عادل پدید آی! آه
 آوخ، آوخ
 ای آنکه به خاطر مرگت بسیاری گریان شدند

.
 ۶۷۵

کشتیهای ما از بین رفتند.
 کشتیهایی که سهردیف پارو داشتند.
 آنها دیگر دریانوردی نخواهند کرد.
 آنها دیگر کشتی نیستند،
 ۶۸۰ آنها دیگر کشتی نیستند.
 (روح داریوش ظاهر می‌شود)

روح داریوش

ای وفادارترین وفاداران، ای یاران جوانی من،
 ای ایرانیان کهنسال، چه اندوهی کشور مرا اندوهگین کرده،
 که می‌نالد، که خود را می‌زند، وزمین چاک می‌شود؟
 در تشویشم، همسرم را کنار آرامگاهم می‌بینم
 ۶۸۵ نثارهایش را با مهر پذیرفتم

وشماکنار آرامگاه من ایستاده نوحه‌سرایی می‌کنید،
و با ناله دلخراشی که مردگان را احضار می‌کنند،
بزاری مرا می‌طلبید. رستاخیز آسان نیست،
بویژه آنکه همه‌جا خدایان زیرزمین
در گرفتن ماهرترند تا دررها کردن.^۵

۶۹۰

امامن به‌سبب احترامم در مقابل آنان بازگشتم.^۵
زود بگوئید تا مرا به‌علت تأخیر سرزنش نکنند.
چه مصیبت تازه‌ای بر ایرانیان گرانی می‌کند؟

هماوازان جرأت نمی‌کنیم نگاهت کنیم،

۶۹۵

جرأت نمی‌کنیم برابرت سخن گوئیم
در پیشگاهت ترس سابق برما چیره‌است.

داریوش ولی اینک من بر اثر ناله شما از جهان زیرآمده‌ام
سخن را به‌درازا مکشید، بلکه کلام را خلاصه کنید
و تمام را بیان کنید، حجب را کنار بگذارید.

۷۰۰

هماوازان می‌ترسیم اطاعت کنیم

می‌ترسیم برابرت سخن بگوئیم
از آنچه به‌دوستان گفتنش سخت است.

داریوش اینک چون دردلتان هم‌چنان بیم سابق استوار است
پس توای همبستر قدیم من، ای همسر پاک‌گوهر

۷۰۵

ناله وزاری بس کن، آشکارا با من سخن بگو!

آری همواره بر انسانها از بدبختی‌های بشری وارد می‌شود.

لکن بسا مکرر از دریا بسا مکرر از خشکی

بلا بر انسانهایی وارد می‌شود که دوران عمرشان درازتر است.

توای آن که بهره نیکبختیت پیش از همه انسانها بوده

آتوسا

۷۱۰

چون تا آن زمان که پرتو آفتاب را می‌دیدید مایه غبطه

ایرانیان بودی، همانند خدایی زندگانی خجسته را گذراندی.

اکنون من پرتو غبطه می‌خورم که مرده‌ای پیش از آنکه مصیبت

عمیق مارا ببینی.

- ای داریوش تو همه چیز را در کلامی کوتاه خواهی شنید
این سخن را با تو در میان می گذارم: قدرت ایران نابود شد.
چگونه شد؟ آیا بلای طاعون یا انقلاب بر کشور نازل شده
داریوش
- ۷۱۵ است؟
آتوسا به هیچ وجه، لکن نزدیک آتن تمام سپاه نابود شد.
داریوش کدام يك از فرزندانم سپاه به آنجا برد؟ بگو.
آتوسا خشیارشای سرکش که سراسر فلات قاره را خالی کرد.
داریوش این نگون بخت از راه خشکی یا از دریا مبادرت به این دیوانگی کرد؟
- ۷۲۰ هردوباهم، با دونیرو، جبهه دو گانه گشود.
داریوش و چگونه آن چنان سپاه عظیم پیاده از دریا گذر کرد؟
آتوسا با افزارهای مصنوعی بر تنگه هلس یوغ نهاد، بدین ترتیب گداری ساخت.
- داریوش و حتی چنین کرد که بوسفر بزرگ را بست؟
آتوسا چنین کرد. اما یکی از اهریمنان یقین همفکری کرده است.
داریوش افسوس که اهریمنی شگرف دخالت کرده تا اینکه او درست نیندیشد.
- ۷۲۵ زیرا فرجام نشان می دهد، چه مصیبتی آخر به بار آورد.
داریوش بر آنان چه گذشته که شما چنین می نالید؟
آتوسا از هم کسبختگی نیروی دریایی، نیروی زمینی را تباه کرد.
داریوش چندانکه جملگی افراد یکجا در جنگ نابود شده اند؟
آتوسا چندانکه شهرشوش فاقد مردان می نالد...
- ۷۳۰ وای بر سپاه وفادار، نگهبان و پشتیبان ما.
داریوش که افراد باختری رفتند بکلی نابود شدند، حتی يك سالخورده نمانده.
داریوش این نگون بخت! چه جوانانی از متحدان ما را برباد داد.
آتوسا که گویند خشیار شا تنها، به خود وا گذاشته با تعداد کمی از همراهانش...

- داریوش چگونه و کجا کاوش پایان یافت؟ هنوز راه نجاتی برایش هست؟ ۷۳۵
آتوسا خوشبختانه به پلی که دوسرزمین را وصل می کند رسید.
- داریوش و ممکن است به اقلیم ما رسیده باشد؟ حقیقت دارد؟
آتوسا آری. گزارش صریح آن را تأیید می کند، بدون تردید.
- داریوش افسوس خیلی زود غیب گویی ها به حقیقت پیوست و بر فرزند من،
زئوس عاقبت تقدیر را نازل کرده است. و من خیال می کردم ۷۴۰
که شاید مدتهای دراز باید تا خدایان آن را به انجام رسانند.
اما اگر کسی خود شتاب کند، خدایان نیز یاریش می دهند.
اکنون پنداری همه عزیزان من برای خود متبعی از مصیبت
یافته اند،
و فرزند من ندانسته بر اثر غرور جوانی چنین کرد.
او آرزو می کرد هلسپونت مقدس را مانند برده ۷۴۵
به زنجیر ببندد و جریان خدایی بوسفر را از گذر باز دارد،
و تنگه را دیگرگون سازد و بابتک به آن پای بند آهنی بزند،
وراه وسیعی برای عبور سپاهیان بیشمار بگشاید.
آن فانی از بیخردی گمان کرد بر همه خدایان
حتی پوزوئیدن^۵ چیره می گردد. فرزند من دچار ۷۵۰
بیماری روانی نبود؟ می ترسم مبادا ثروت فراوانی که بزحمت
اندوخته ام، تاراج مردمان چابکتر گردد.
این است آنچه خشیارشا از مردم بدسگال اطرافش آموخت.^۵
گفتند که تو در جنگ برای فرزندان
ثروت بسیار به دست می آوری، درحالی که او با زبونی ۷۵۵
جنگ داخلی می کرد و بر ملک پدری هیچ نمی افزود.
چندان از بدسگالان مکرر سرزنش شنید
که آهنگ لشکرکشی و نبرد علیه یونان کرد.
پس آنان هستند مسببان عمل
داریوش شگفت، فراموش نشدنی که مانندش هرگز ۷۶۰

کسی این شهرشوش را خالی از سکنه نکرده
از آن هنگامی که خدایگان زئوس مقرر داشته است
يك نفر بتنهایی در سراسر آسیای گله‌پرور
فرماندهی داشته باشد و عصای پادشاهی به دست گیرد.

۷۶۵

باری مدوس^{۵۱} نخستین فرمانده سپاه بود

پس از او پسرش کار اورا کامل کرد؛

چون فرزاندگی او برهوس حاکم بود.

پس از سومین نفر کورش آن مرد نیکبخت^۵

در زمان فرمانرواییش صلح برای همه دوستان برقرار کرد.

۷۷۰

ملت لیدی^{۵۲} و فریژی^{۵۳} را زیر فرمان آورد

سراسر ایونی را با اقتدار مطیع کرد.

خداوند از او بیزار نبود چون او خیرخواه بود.

پسر کورش چهارمین فرمانروای سپاه گردید.

پنجمی مردوس^{۵۴} شخص اول شد، ننگ وطن و

۷۷۵

ننگ تاج کهن. تا آنکه به نیرنگ

آرتافرنس^۵ شریف در قصرش اورا کشت،

به همراهی یاران متحد، که قرارشان این بود.

.

خود من آنچه آرزو داشتم مرنوشت نصیبم کرد.

۷۸۰

فراوان، با سپاه فراوان، لشکر کشیدم

با وجود این هرگز به کشورم چنین مصیبتی وارد نکردم.

اما فرزندانم خشیارشا جوان است، اندیشه جوانان را دارد،

او اندرزهای مرا فراموش می کند.

زیرا ای یاران این را آشکارا خوب بدانید:

۷۸۵

همه ماکه نگهدار این ملک بوده ایم

هرگز مسبب این همه محنت نگشته ایم.

- هماوازان پس اينك اى خدايگان داريوش پايان سخن را
به كجا مى كشانی؟ پس از اين وضع،
چگونه مى توانيم به بهترين طريق رفتار كنيم؟
۷۹۰ داريوش هرگز ديگر به سرزمين يونان لشكر نكشيد،
حتى اگر سپاه ماد هم قويتر باشد
چون خودسرزمين آنان همزم آنان است.
- هماوازان چه مى خواهى بگويى؟ چگونه همزمشان است؟
داریوش باكشتن تعداد بسيار زيادى از درد گرسنگى.
۷۹۵ هماوازان اما ما سپاهى برگزيده و كاملا مجهز مى فرستيم.
داریوش حتى همان سپاهى كه اکنون درخاك يونان مانده
به نجات و بازگشت موفق نمى گردد.
- هماوازان چه مى گويى؟ پس همه سپاه بربر
از تنگه هلس عبور نكرده، از اروپا خارج نمى شود؟
۸۰۰ داریوش كمى از بسيار، وقتى كه ناگزير مشيت خدايان
از ديدن آنچه روى داده باور شود
در حقيقت فقط قسمتى، بجز بقيه، گرفتار نخواهند شد.
واگر چنين باشد او گروه برگزيده سپاه را
با تكيه به اميد واهى در آنجا باقى گذاشته است.
- ۸۰۵ آنان در جايى مانده اند كه جريان آسوپوس ۵۵۵
روزي ريسان محبوب سرزمين به نوتى دشت را آييارى
مى كند.
- آنجا رنجهای فراوان انتظار ايشان را مى كشد،
كه كفاره افراط و غرور بى ايمان آنان است.
زيرا همينكه به يونان رسيدند پيكره هاى خدايان را
۸۱۰ بى شرمانه به پيغما بردند، پرستشگاهها را آتش زدند
قربانگاهها را خراب كردند، مجسمه خداوندان را

از جای کنند، زیر و زبر کردند، از پایه‌های خود سرنگون ساختند.

۸۱۵ بدین سبب مجازاتشان کمتر از ستمی که کردند نیست
و باز هم در انتظارشان است. هنوز به قعر مصیبت
نرسیده‌اند، که فوران خواهد کرد.

چنان فراوان، خون‌روان، درخاک
پلاته بانیزه دوریایان جاری خواهد شد.

۸۲۰ که تلهایی از اجساد تا سه نسل آینده
در سکوت به دیده‌های بشری، اخطار می‌کنند
که انسان فانی نباید زیاد مغرور باشد.

زیرا غرور شکوفا خوشه گمراهی به بار می‌آورد
که از آن خرمن اشک درومی گردد.

شما چنین کیفری را همیشه در نظر آورید
آتن و یونان را به خاطر داشته باشید.

۸۲۵ تا هیچ کس نباشد که تقدیر موجود خود را خوارشمرد
به امید دیگر سعادت بسیار را تلف کند.

زیرا زئوس کیفر دهنده، افکار زیاد مغرور را
بسختی عقوبت می‌کند.

۸۳۰ پس چون او اینقدر کم درایت است
با پندهای خردمندان آموزشش دهید،

تا آنکه با گستاخی خودخواهانه علیه خدایان عصیان نکند.
و توای گرامی مادر خشیارشا،

به قصر باز گردد. جامه برازنده بردار
به پیشواز فرزندت برو.

۸۳۵ زیرا از رنج مصیبتی که می‌کشد جامه‌های رنگارنگش
به تنش پاره‌های از هم گسیخته است.
و او را با سخنان مهر آگین تسکین ده.

زیرامی دانم توتنها کسی هستی که او تاب شنیدن سخنش را دارد
ومن به ظلمات زیرزمین بازمی گردم.

۸۴۰ و شما ای کهنسالان بدرود، حتی در بحبوحه مصیبت‌ها هم
دل خویش را مانند همه روز شاد سازید،
چون در نزد مردگان ملك و ثروت هیچ به کار نمی آید.
(روح داریوش ناپدید می شود)

هماوازان آه بسی دردناک است شنیدن شرح

رنجهایی که در حال و آینده بر برها می کشند.

۸۴۵ **آتوسا** خداوندا، چه رنجهای بسیار بر من نازل می شود

اما این رنج بیشتر مرا می آزارد

که از حقارت جامه ای که تن فرزندم را

اکنون می پوشاند اطلاع می یابم.

اینک می روم و از قصر جامه برازنده می آورم،

۸۵۰ می گوشم فرزندم را استقبال کنم،

زیرا من در مصیبت، گرامیترین کسانم را ترك نمی کنم.

(آتوسا خارج می شود)

هماوازان وه! چه زندگانی شکوهمند و سعادت آمیزی

در شهر امن ما برقرار می بود

هنگامی که آن پیر مجرب،

۸۵۵ مددکار، خیرخواه، پادشاه صلح جو

خدایگان داریوش بر کشور فرمانروایی می کرد.

پیش از این بر استی سپاههای با افتخاری

ارائه می کردیم، آنان قواعد و قوانین را

همه جا در شهرها تنظیم می کردند.

۸۶۰ در بازگشت از جنگ،

بدون مشقت و رنج،

به خانه های خجسته خود بازمی آمدند.

- چه بسیار شهرها را بدون عبور
 ۸۶۵ از رودخانه هالیس^{۵۵}
 فتح کردند،
 حتی بدون ترك سامانش،
 از جمله آنها شهرهای میان آب مرداب استریمون
 که همجوار مساکن
 ۸۷۰ تراس است.
 و بیرون از این مرداب در خشکی،
 آنهایی که گرداگردشان را حصار گرفته
 نیز از آن پادشاه فرمان می برد.
 ۸۷۵ همچنین شهرهای کرانه های وسیع تنگه عله
 در انحنای پروپوتیس^{۵۶}،
 و مصب پونتوس
 و جزایری که گرداگردشان را آب فرا گرفته، در اطراف
 دماغه ای
 ۸۸ که همسایه سرزمین ماست
 از جمله آنها لسبوس^{۵۷}، ساموس^{۵۸} تولیدکننده زیتون،
 خیوس^{۵۹} و همچنین پاروس^{۶۰}، نازوس^{۶۱}، موکونوس^{۶۲}
 ۸۸۵ همسایه هم مرز تنوس^{۶۳}،
 و آندروس^{۶۴}.
 و نیز بر آنها که وسط دریا در بین دو کرانه هستند نظارت می کرد.
 ۸۹۰ لنوس^{۶۵}، حکومت نشین ایکاروس^{۶۶}،
 رودوس، و کنیدوس^{۶۷} و شهرهای قبرس؛
 پافوس، و سولی و سالامین
 ۸۹۵ که اکنون شهر اصلی آن

۵۶) Propotis

۵۷) Lesbos

۵۸) Samos

۵۹) Chios

۶۰) Paros

۶۱) Nazos

۶۲) Myconos

۶۳) Tenos

۶۴) Andros

۶۵) Lemnos

۶۶) Icaros

۶۷) Cnidos

مسبب زاری ماست.

هم‌چنین شهرهای ثروتمند در قلمرو

ایونی، پراز مردمان

۹۰۰

یونانی را با تدبیر خویش

و نیروی خستگی‌ناپذیر متشکل از افراد

مسلح،

و دستیاران متعدد و مختلف در تصرف داشت.

اینک بدون شك این دگرگونی به‌خواست خدایان بوده‌است،

۹۰۵

وما از اثر ضربات سخت

در دریا مغلوب گشته‌ایم.

(خشیارشا داخل می‌شود)

خشیارشا آوخ،

من نگون‌بخت چه‌سرانجام نفرت‌انگیز

۹۱۰

غیرقابل پیش‌بینی داشته‌ام.

تقدیر با چه ستمگری نژاد ایرانی را پایمال کرد.

من بیچاره چه می‌شوم؟

توان از زانوانم می‌رود.

هنگامی که کهنسالان شهر خویش را می‌بینم.

۹۱۵

ای زئوس! ای کاش من نیز در میان سپاهیان بودم

که کشته شده‌اند

و تقدیر مرگ به‌زیر خاک مدفونشان کرده‌است.

هماوازان دریغ، دریغ ای پادشاه، از سپاه خوب‌ما

واز امپراطوری بزرگ و افتخارآمیز

۹۲۰

از گلزار آراسته از مردان

که اکنون دست تقدیر آن را درو کرده است.

زمین می‌گیرد برای جوانان زاده‌خاکش،

بر آنان که به‌خاطر خشیارشا که جایگاه مردگان را

- از ایرانیان انباشته، فداگردیدند.
- ۹۲۵ زیرا به جهان زیررفتند، مردان پیشمار،
شکوفه‌های کشور، کمانگیران، انبوه بسیار از
دههازار سپاهی نابود شدند
دریغ، دریغ از مدافعان دلیرما.
ای پادشاه این سرزمین، قاره آسیا
۹۳۰ سخت به زانو درآمده است.
- خشیارشا** این منم، وای، زار،
بی‌نوا، که برای دودمانم و سرزمین پدری
باعث مصیبت گردیده‌ام.
- ۹۳۵ **هماوازان** برای تهنیت بازگشت تو،
فریادی از شوم‌اختری ناشی از بدبختی،
فغان،
وضجه بسی سرشک‌آور می‌کشیم.
- خشیارشا** به صدای بلند ناله رقت‌آور
۹۴۰ و شکوه‌آمیز سردهید، زیرا اکنون اقبال
از من برگشته‌است.
- هماوازان** آری و کاملاً ناله رقت‌آور سر می‌دهیم
۹۴۵ به یادبود زخم مردم که در دریا وارد شده‌است.
همراه يك خلق، يك قدم سو کواری می‌کنیم
نالان همراه با سیل اشك شیون می‌کنیم.
- خشیارشا** آرس یونانی همه چیز را به تاراج داد
۹۵۰ آرس یونانی بانا و گانش،
پیروزی نهایی را به دست آورد.
میدانگاه تار و فاجعه انگیز
ساحل دریا را درو کرد.
- هماوازان** آه، آه، آه، فغان کن و از همه چیز بگو.
۹۵۵ کجا هستند پارانته، از بقایای لشکر؟

- کجاستند دستیاران نظامیت،
 همانند فرنداکس^{۶۸}،
 سوساس^{۶۹}، هلاگون و آگاباتاس^{۷۰}،
 دوتاماس^{۷۱}، پسامیس^{۷۲}، و سوسیس کانس^{۷۳} که
 از اکباتان عزیمت کرده بود؟
 ۹۶۰
- خشیارشا** از دست رفتگان را به خود واگذاشتم،
 آنان چون از کشتی
 فرو افتادند در ساحل
 سالامین بر کناره‌های
 صخره‌ای اصابت کردند.
 ۹۶۵
- هماوازان** آه، آه، آه، کجاستند فروغ،
 آریو مردوس دلاور،
 کجاست خدایگان زو آکس،
 یا لیلئوس والانژاد،
 ممفیس، تاریبیس،
 و ماسیس تراس، آرتمبارس،
 و هوستائیکماس^{۷۴}، بازاز تو می‌پرسیم!
 ۹۷۰
- خشیارشا** وای، وای بر من
 آنان آتن کهن و کینه‌انگیز را
 به چشم دیدند، سپس هر کدام به یک ضربت پارو
 آه آه بی‌نویان در خاک جان‌کندند.
 ۹۷۵
- هماوازان** و آن چشم وفادارت
 که ایرانیان را
 ده هزار ده هزار شماربندی می‌کرد.
 ۹۸۰
- آلیستوس^{۷۵} فرزند باتاخوس

۶۸) Pharandaces

۶۹) Susas

۷۰) Agabatas

۷۱) Dotamas

۷۲) Psammis

۷۳) Susiscanes

۷۴) Hystaechmas

۷۵) Alpistus

.

فرزند ساماس فرزند مگاباتا

پارتوس و اوئیبارس ۷۶ بزرگ.

۹۸۵ آنان را رها کردی، رها کردی، آه، آه، آه، ادبار

برای ایرانیان با افتخار

از درد، برتر از درد سخن می‌گویی.

خشیارشا آری فراق

یاران دلاور را باز بدخاطر من می‌آورید.

وقتی از برتر از درد سهمناک طاقت فرسا سخن می‌گویید

۹۹۰ دلم در درون سینه‌ام فریاد می‌کشد، فریاد می‌کشد.

هماوازان در ماتم دیگران نیز هستیم؛

آن‌که ده هزار سپاهی ماردونی را رهبری کرد؛

۹۹۵ خانتیس ۷۷، آریون و آنخارس،

دیائیکیس ۷۸ و آرسامس

رهبر سوار نظام،

وداداکاس و لوئیمناس

و تولموس نیزه‌اند از خستگی ناپذیر.

۱۰۰۰ در شگفتیم، در شگفتیم که آنان

دنبال گردونه سر پوشیده‌ات نیستند.

خشیارشا زیرا همه از پا درآمدند.

هماوازان از پا درآمدند! ای دریغ، بی‌نام و نشان.

خشیارشا آه، آه، وای، وای!

۱۰۰۵ **هماوازان** وای، وای خدایان،

مصیبت غیر مترقبه را

چون برق نگاه آتیه وجود آوردند.

۱۰۱۰ **خشیارشا** شکست خوردیم، چه بدبختی ابدی!

- هماوازان شکست خوردیم، کاملاً آشکاراست.
 خشیارشا تازه به تازہ، محنت به محنت.
 هماوازان با ناویان یونانی
 مقابلہ بی نصیبمان.
 نژاد ایرانی درنبرد ناکام است.
 خشیارشا آری با چنان سپاہ بی شمار
 من بینوا شکست خوردم.
 ۱۰۱۵
- هماوازان چه از آن مانده؟ نیروی ایران عظیم بود.
 خشیارشا می بینید آنچه از تجهیزات من باقی مانده است؟
 هماوازان می بینیم، می بینیم.
 خشیارشا واین ترکش.
 ۱۰۲۰
- هماوازان می گویی چه چیز را نجات بخشیده ای؟
 خشیارشا ذخیرہ تیر،
 هماوازان چنین کم از بسیار.
 خشیارشا یاورانمان را از دست دادیم.
 ۱۰۲۵
- هماوازان مردم یونان در جنگ نمی گریزند.
 خشیارشا بسیار دلاورند.
 بلای ناگهانی را مشاهده کردم.
 هماوازان از انهدام نیروی دریای با ناوها سخن می گویی.
 ۱۰۳۰
- خشیارشا در برابر سانحہ مصیبت زانجامه دردم.
 هماوازان دریغا، دریغا!
 خشیارشا نہ! بیشتر از دریغ بگوئید.
 هماوازان دوچندان حتی سه چندان باد!
 خشیارشا اندوه ما شادی دشمنان است.
 ۱۰۳۵
- هماوازان وقدرت ما درهم شکست.
 خشیارشا از همراهانم محروم شدم.
 هماوازان از تقدیر یاران در دریا.

- خشیارشا گریه کنید، گریه کنید، از درد. به سوی قصر روانه شوید.
 هماوازان دریغا، دریغا! ادبار، ادبار!
- ۱۰۴۰ خشیارشا اینك درپاسخ صدای من فریاد کنید
 هماوازان بخشش بینوا از بینوایان به بینوایان.
 خشیارشا شیون کنید هم ناله من شوید.
 خشیارشا و هماوازان آه وای، آه وای!
 هماوازان مانحه‌ای سخت است،
 واین درد افزونتر می‌شود.
- ۱۰۴۵ خشیارشا سینه بزئید سینه بزئید وزاری کنید برای من.
 هماوازان از زاری غرق در اشکیم.
 خشیارشا اینك در پاسخ فغان من فغان کنید.
 هماوازان شاه! ما خود آمادگی آن را داریم.
 خشیارشا اینك ناله را سردهید.
- ۱۰۵۰ هماوازان آه وای، آه وای
 سوکواری آمیخته به
 فغان و سینه‌زدن، آه!
- خشیارشا بزئید بر سینه و فغان میزیایی برکشید.
- ۱۰۵۵ هماوازان دردا، دردا!
 خشیارشا ونیز موهای سفید محاسن خود را بر کنید.
 هماوازان پیایی پیایی، بسختی زاری کنان!
 خشیارشا فغان سوزناك برکشید.
- هماوازان وچنین می‌کنیم.
- ۱۰۶۰ خشیارشا با پنجه‌هایتان جامه چین‌دارتان را پاره کنید.
 هماوازان دردا، دردا!
- خشیارشا و موهایتان را دانه‌دانه بکنید و به حال سپاه‌دل بسوزانید.
 هماوازان پیایی پیایی بسختی زاری کنان!
 خشیارشا چشمهایتان را غرق در اشك کنید.

- ۱۰۶۵ **هماوازان** غرق در اشکیم.
خشیارشا اینک در پاسخ فغان من فغان کنید.
هماوازان آه وای، آه وای!
خشیارشا زاری کنان به سوی قصر روانه شوید.
هماوازان ای دریغ ای دریغ!
 ۱۰۷۰ **خشیارشا** ای دریغ از کشور!
هماوازان برستی دریغ، آری، آری.
خشیارشا بنالید ای درمانده همراهان.
هماوازان دریغ، دریغ، زمین ایران صعب العبور است.
 ۱۰۷۵ **خشیارشا** آه، آه دریغ از آنهایی که،
 آه آه، در کشتیهای سهردیف پارویی نابود شدند!
هماوازان آری با ناله وزاری در التزامت می‌آییم.
 (هماوازان و خشیارشا خارج می‌شوند.)

حواشی^۱

- ۱۷ - کیسی منطقه ای است کوهستانی در ناحیه شوش. اما آیسخولوس از حصارهای کیسیان سخن می گوید و احتمالاً اشتباه می کند. با آنکه هرودت نیز از دروازه های بلوسی و کیسی گفتگو می کند (قادیخ هرودت، کتاب ششم، بند ۱۵۵، و کتاب سوم، بند ۱۵۹)، این شهر مرکز منطقه کیسی بوده است (ویلیام کونینگ، شرحی بر تراژدی ایرانیان)، و هرودت در کتاب پنجم، بند ۴۹ از منطقه ودشت کیسی سخن می گوید.
- ۲۱ - نام آمیسترس در قادیخ هرودت وجود ندارد. اما از زنی به نام آمستریمس که به قول هرودت دختر اوتان بوده است (کتاب هفتم، بند ۶۱) نام برده می شود. بعلاوه هرودت می نویسد اسامی پارسیها به «س» ختم می شده است (کتاب اول، بند ۱۳۹).
- ۲۱ - هرودت می نویسد آرتفرنس فرمانده لیدیها و میزیاییان بوده است (کتاب هفتم، بند ۷۴ و ایران باستان پیرنیا، ص ۷۳۵).
- ۲۲ - هرودت مگاباتزس را مگابیزوس (Megabyzos) ثبت کرده است، و او را یکی از سرداران پیاده نظام می داند (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۸۲ و ایران باستان، ص ۷۳۸). در ایران باستان داخل پرانتز این نام به صورت بغابوخش آمده است.
- دیودور مورخ، مگاباتزس را فرمانده نیروی دریایی می داند (قادیخ دیودور، کتاب یازدهم، بند ۱۲) و هرودت مگابازوس فرزند مگاباتزس را یکی از امیران دریایی می خواند (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۹۷ و ایران باستان، ص ۷۴۲).

۲۲ - هرودت می نویسد: «فرمانده باختریها و ساکرها، هیستاسپس (هیستاسپ) پسر داریوش از آتوسا دختر کوروش بود» (کتاب هفتم، بند ۶۴ و ایران باستان، ص ۷۳۳)، که بدون شك آستاسپس و هیستاسپس هر دو یکی است.

۲۷ - «تا آن زمان، نام مادها بتنهایی برای ایجاد وحشت بین یونانیان کافی بود» (قادیخ هرودت، کتاب ششم، بند ۱۱۲).

۲۹ - نام آرتیمبارس چهارجا در قادیخ هرودت آمده است: در کتاب اول (بندهای ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶) که هرودت آرتیمبارس را «یکی از مردان معتبر ماد» می نامد و دیگر در جلد نهم بند ۱۲۲ که می گوید آرتیمبارس به دار آویخته شد.

۲۹ - یونانیان ایرانیها را در اسب سواری ماهر می دانستند (گزنفون، کودش). اسب افکن به معنی سوارکاری است که با اسب جنگی در میدان نبرد می تازد و درست مطابق کلمه یونانی آن است. فردوسی می گوید: نبرد بزرگان سالارفش دلیران اسب افکن و کینه کش

۳۵ - هرودت ماسیسترس را یکی از سرفرماندهان نیروی زمینی می داند و می نویسد که او پسر داریوش از آتوسا است، یعنی برادر تنی خشیارشا (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۸۲ و ایران باستان، ص ۷۳۸).

۳۱ - فرنداکس یا فرنداک. هرودت می نویسد فرماندهی مارها و کلخیدها با فرنداتس (Pharandates) پسر ته آس پس بود (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۷۹ و ایران باستان، ص ۷۳۷). بدون شك فرنداکس و فرنداتس یکی هستند.

۳۶ - ممفیس پس از اسکندریه بزرگترین شهر مصر بوده است. (برای اطلاع بیشتر رك. جغرافیای استرابون، کتاب ۱۷ فصل اول، بند ۳۳ یا قادیخ هرودت، کتاب دوم و سوم بخصوص جلد دوم، بند ۱۵۳).

۳۷ - ارسامس یا ارسام. در کتاب اول قادیخ هرودت، بند ۲۰۹ چنین می خوانیم: «هیستاسپ پسر ارسامس بود و به خاندان هخامنشی تعلق

داشت. « در کتاب هفتم، بند ۱۱ چنین می‌خوانیم: « داریوش پسر هیستاسپ پسر ارسام پسر... ». در کتاب ایران باستان، جلد دوم، ص ۲۳۱، شجره‌داریوش تاهخامنش نوشته شده است و در این شجره‌نامه ارسام را ارشام نوشته‌اند. باز در قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۹ نوشته شده است که فرمانده اعراب و حبشیهای بالای مصر با ارسام‌فرزند داریوش از آرتیس‌تون دختر کورش بود. (ایران باستان، کتاب سوم، ص ۷۳۵). مقصود آیسخولوس همین ارسام است که پسر داریوش پسر هیستاسپ پسر ارسام است.

۳۸ - «تب نام یکی از پایتختهای مصر باستان و مرکز معبد معروف آمون بود،» (زیرنویس ص ۲۵۸ جلد اول قادیخ هرودت). ضمناً باید دانست شهر دیگری به نام تب در یونان بوده است که مرکز بثوتی بوده است (قادیخ هرودت، جلد اول، بند ۹۲).

۳۸ - آریوماردوس یا آریامرد. «فرمانده کسپیان آریومردوس برادر آرتی‌فیوس بود» (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۶۷ و ایران باستان، ص ۷۳۳)؛ و نیز «فرمانده تیباره‌نیان و ماکرونها و موسی‌نکها آریومردوس پسر داریوش بود» (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۷۸ و ایران باستان، ص ۷۳۶). به هر حال آیسخولوس او را فرمانروای تب‌کهن می‌داند.

۴۱ - در مقابل لغت یونانی هر دو معادل «نازپرورده، یاد کامجو» را می‌توان به کاربرد. هرودت نیز قائل بدین صفت برای مردم لیدی است (قادیخ هرودت، جلد اول، بند ۹۴). بعلاوه در شعری در بند ۵۵ همان کتاب می‌خوانیم: «در آن زمان ای مرد لیدی که پاهای ظریف داری...»

۴۳ - متروگاته یا میتروگات عنوان رؤسای لیدی بوده است.

۴۳ - آرکتئوس عنوانی برای رؤسای لیدی است.

۴۵ - هرودت می‌گوید رودخانه پاکتول در شهر سارد با خود طلا همراه می‌آورد (قادیخ هرودت، کتاب پنجم، بند ۱۰۱).

۴۹ - تمولوس از کوههای لیدی باستان در آسیای صغیر است که امروز یزداق نام دارد» (قادیخ هرودت، کتاب پنجم، ص ۸۷ حاشیه). «کوهستانی که

پیرامون لیدی قرارداد و مشرف برسارد است (جغرافیای استرابون، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند ۵).

۵۱ - ماردون یا مردون. هرودت از مردونیه (Mardontes) نام می برد و می گوید که فرمانده قوای جزایر دریای سرخ بود و در سال پس از نبرد کشته شد (تادیخ هرودت، جلد هفتم، بند ۱۲۵).

۵۳ - هرودت بابل را شهر ثروتمندی قلمداد می کند (تادیخ هرودت، جلد اول، بند ۱۹۲).

۶۸ - خشیارشا دستور داده بود برای عبور از تنگه هله (بغاز داردانل) پلی شناور ایجاد کنند. برای ایجاد این پل قایقها را کنار هم قرار داده با ریسمان و زنجیر به هم می بستند. آیسخولوس بکرات از یوغ سخن می گوید و چنین وانمود می کند که گویا خشیارشا یوغ برگردن دریانهاده است. برای اطلاع بیشتر رك. تادیخ هرودت، جلد هشتم، بند ۱۰۷ و ۱۰۸؛ یا ایران باستان، جلد سوم، فصل مربوط به جنگ دوم یونان.

۶۹ - هله همان بغاز داردانل است.

۷۱ - پرسه که بنا بر روایت افسانه های یونان نام «پارس» از اوست، فرزند زئوس و دانائو است. گویند زئوس شبی چون باران طلا بردانائو بارید و او را آهستن کرد که نتیجه آن پرسه است.

۸۶ - آرس یا آرش «پسر زئوس و هرا خدای توفانهای شمال بود و قحط و طاعون و کشتار را از او می دانستند و به همین جهت خدای جنگ هم بود» (مقدمه اپلیاد، ترجمه سعید نفیسی، ص ۲۸).

۹۶ - در گودالهایی که برای شکار تعبیه می کردند يك شكاف برای گریز باز می گذاردند تا شکار از شكاف به بیرون بجهد. لکن در پشت همین شكاف دامی قرار داشت که شکار در دام می جهید.

۹۷ - آته دختر زئوس ربه النوع گمراهی بود و آدمهارا با نوازش و دلبری می فریفت و قربانی می کرد.

۱۴۹ - در اینجا آیسخولوس در مقام قیاس کمان و نیزه برآمده است، چون به نظر یونانیان نیزه سلاح بهتر و کمان مخصوص بربرها بود.

۱۵۱ - در اساطیر یونان گفته شده است که چشمان خدایان بویژه آتنه فروزان است. به عنوان مثال در سرود نخستین اودیسه چنین می خوانیم :
« آتنه الهه ای که چشمان فروزان دارد. »

۱۵۲ - « . . . ولی اگر یکی از آنها [پارسیان] از خانواده های بسیار پست [یا پست تر] باشد در برابر دیگری يك زانوی خود را به زمین می زند و سجده می کند . . . » (قادیخ هرودت، جلد اول، بند ۱۴۳).

۱۵۵ - زنان ایران را کمر باریک و ظریف می دانستند. به هر حال این یکی از صفاتی است که هومر در اودیسه بکرات به کار می برد.

۱۵۷ - آتوسا را هماوازان « مادر خدا » می خوانند و در این مصرع شرطی برای آن قائل می شوند؛ یعنی اگر سپاه ایران شکست خورده باشد خشیارشا دیگر خدا نیست و در نتیجه او مادر خدا نخواهد بود.

۱۵۹ - ملکه یاشهربانو یا آتوسا (که در ترجمه همه جا « آتوسا » آمده است) زن داریوش اول و مادر خشیارشا است. اگر آنچه که هرودت حکایت می کند راست باشد، این زن یکی از شگفت انگیزترین زنان جهان است. آتوسا دختر کورش پس از مرگ پدر زن برادر خود کمبوجیه گردید و سپس به ازدواج بردیای دروغین درآمد. پس از کشته شدن بردیا، همسر داریوش شد و از او صاحب چهار پسر گردید که نخستین آنان خشیارشا است. در نتیجه ایرزن دختر پادشاه و زن سه پادشاه و مادر يك پادشاه بود که همه آنها بغیر از داریوش کشته شدند. سرنوشت خود او معلوم نیست.

۱۸۷ - یونانیان (آتنیان) بربر به کسی می گفتند که نه قانون می دانست و نه تمدن داشت. البته فقط به معنای وحشی به کار نمی رفت بلکه هر غیر یونانی و حتی غیر آتنی از نظر آنان بربر بود. گفتن این لغت از طرف آیسخولوس تعجب آور نیست، لکن او از دهان آتوسا چنین صفت یا اسمی را برای ایرانیان می گوید. هرودت نیز بارها این اسم را برای ایرانیان به کار برده یا آنکه این صفت را به آنان نسبت داده است. اما بازی سرنوشت که یونانیان به آن اعتقاد زیادی داشتند چنین بود

- که بعدها رومیها خود یونانیان را بربر می‌نامیدند.
- ۱۹۹ - آن گونه که هرودت نقل می‌کند، پارسیان برای نشان دادن اندوه خود جامه می‌دریدند (تاریخ هرودت، جلد سوم، بند ۶۶). در ادبیات فارسی جامه دریدن نشانه اندوه است.
- ۲۰۲ - این رسوم خود یونانیان بوده است.
- ۲۰۹ - نظیر این خواب حادثه‌ای است که هرودت نقل می‌کند. ماجرا از این قرار است که «داریوش و دیگران [هفت نفر که بردیای مغ را کشتند] مایل بودند که همچنان پیش روند و بی‌تأمل به اجرای تصمیمات خود بپردازند. در همان موقع که آنها به بحث مشغول بودند مشاهده کردند که هفت زوج عقاب به شکار دو زوج کرکس مشغول هستند و پرهای آنها را می‌کنند و به غارت می‌برند ...» (تاریخ هرودت، کتاب سوم، بند ۷۶، بویژه به حاشیه ص ۱۷۴ توجه شود). چه شباهت عجیبی! گویا هرودت تراژدی ایرانیان را خوب مطالعه کرده است!
- ۲۱۴ - نتیجه‌گیری آتوسا از رؤیا با خود رؤیا مطابقت ندارد.
- ۲۳۱ - همانطور که خواننده متوجه می‌شود نه تنها طرح این پرسش آتوسا سست است بلکه جای طرح آن هم مناسب نیست. در حقیقت قصد آیسخولوس این است که موقعیتی ایجاد کند تا به وصف آتن و آتنیها بپردازد. آیا با وجود آن همه آتنی پناهنده در دربار ایران آتوسا نمی‌دانسته است آتن کجاست؟ آیا زمانی که داریوش به طرف یونان لشکر می‌کشید باز هم آتوسا نمی‌دانست آتن کجاست؟
- ۲۳۳ - لغت «صید» به جای فتح و گشودن به کار رفته است.
- ۲۳۵ - آیسخولوس این سؤال را رندانه مطرح می‌کند و بدون شك از این طرز تفکر شرقی که کمیت بر کیفیت رجحان دارد خبر داشته است. (راجع به این مطلب رك. تاریخ هرودت، جلد اول، بند ۱۳۶). اما خود هرودت در کمیت آن قدر اغراق گویی کرده است که باورکردنش مشکل است.
- ۲۳۶ - شاهنشاهی ایران در زمان آیسخولوس و سپس هرودت که همین اشتباه

آیسخولوس رومی کند و ایرانیان را مادیهای خواند منحصر به سرزمین مادیها و حتی پارسیها هم (نام خود نمایشنامه) نبود، بلکه تمام فلات ایران را در بر می گرفته است.

۲۳۶ - شبیه این مصرع را هرودت از قول ماردون، (مردونیه) خطاب به خشیارشا نقل می کند و می گوید مردونید به خشیارشا گفت : « ای خداوند! درست نیست که آتنیها که تاکنون به پارسیها (مادیها) آسیب بسیار رسانیده اند بدون مجازات بمانند ... » (تاریخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۵).

۲۳۸ - اشاره است به معدن نقره نزدیک آتن.

۲۴۴ - اشاره است به نبرد ماراتون.

۲۵۵ - این پیک است که خود ایرانیان را بربر می خواند!

۲۷۲ - سالامین یا سالامیس جزیره ای است در ساحل غربی یونان. در تنگه واقع بین این جزیره و سرزمین اصلی یونان نبرد معروف سالامین اتفاق افتاد.

۲۷۶ - پارسیها قبای بلند و رنگی به تن و شلواری گشاد به پاداشتند.

۳۰۱ - آیسخولوس می خواهد نشان دهد که آتوسا قبل از هر چیز يك مادر است.

۳۰۳ - احتمالاً نام کرانه های سنگی سالامین میلنی بوده است.

۳۰۴ - ددakis یا داداکس. به قول آیسخولوس فرمانده هزار نفر بوده و کشته شده است اما در جای دیگر یافت نشد.

۳۰۶ - باختر ناحیه ای را می نامیدند که ترکستان امروزی را شامل می گردید و تا رود سند ادامه می یافت.

۳۰۹ - جزیره کوچکی نزدیک سالامین.

۳۱۰ - کرانه ها سخت تر از پیشانی آنان و در نتیجه پیروزمند است.

۳۱۲ - درباره فرنوخ هرودت داستانی را بدین شرح نقل می کند که او یکی از سه تن سرفرماندهان سواره نظام بود و هنگامی که از سارد می گذشت سگی زیر پای اسبش دوید. اسب رم کرد و فرنوخ به زمین افتاد، خون قی کرد، بیمار شد و سپس بیماریش تبدیل به سل گردید در نتیجه در همانجا یعنی در سارد باقی ماند (کتاب هفتم، بند ۸۸). اما آیسخولوس معتقد است که فرنوخ در جنگ شرکت کرده و کشته شده است. چه کسی

درست می گوید؟ اگر بخواهیم بگوییم هر دو حق دارند پس باید گفت دو فرنوخ وجود داشته اند. اما آیا هرودت داستان سرایی نمی کند؟

۳۱۴ - خروزه نام جزیره ای است نزدیک جزیره لمنوس در شرق یونان که دارای معبد معروفی به نام خروزه بوده است. این جزیره در قرن دوم قبل از میلاد در آب فرو رفت (فرهنگ اساطیر یونان د م، ص ۹۱۹ و ۷۲۴).

۳۱۸ - مغ یکی از قبایل ماد بوده است (قادیخ هرودت، جلد اول، بند ۱۰۱).

۳۱۸ - هرودت از زنی به نام آرتامیزی یا آرتامیسیا نام می برد و می گوید فرمانده پنج کشتی بود (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۹۹، و ایران باستان، کتاب سوم، ص ۷۴۳). بعلاوه آیسخولوس می نویسد آرتامیس باختری بود. در نتیجه این دو شخص نمی توانند یکی باشند، حتی اگر شباهت اسمی داشته باشند.

۳۲۶ - هرودت نیز سوئسیس را کیلیکیایی می خواند و بعلاوه می نویسد یکی از امیران درجه دوم بحریره بود (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۹۸ و ایران باستان، جلد سوم، ص ۷۴۲). در کتاب نهم بند ۱۰۷ هرودت می نویسد خشیارشا کانیاگوراس نامی را به واسطه عمل قهرمانانه ای که انجام داده بود فرمانروای کیلیکیاییان کرد. این گفته، قول آیسخولوس را که می گوید سوئسیس فرمانروای کیلیکیاییان در جنگ کشته شد تأیید می کند.

۳۴۷ - مقصود از شهر پالاس آتن است و پالاس یکی از القاب و عناوین آتنه است.

۳۴۹ - شباهت زیادی بین این مصرع و گفته ای که هرودت از قول تمیستوکل نقل می کند وجود دارد: روز تخلیه آتن تمیستوکل به مردم شهر گفت: «آتن حقیقی آنجانیست که دیوارهایش وجود دارد بلکه آنجاست که مردمش هستند» (قادیخ هرودت، کتاب هشتم، بند ۶۱). پلوتارک نیز عین این گفته را نقل می کند (حیات مردان نامی، «تمیستوکل»، ص ۳۲۰).

۳۵۵ - هرودت می گوید این یونانی سیسنیوس نام داشت و مستخدم اطفال تمیستوکل بود و او را تمیستوکل فرستاد تا به خشیارشا اطلاع

دهد که یونانیان قصد فرار دارند (برای اطلاع بیشتر ترك. قادیخ هرودت کتاب هشتم، بند ۷۵ یا ایران باستان، کتاب سوم ص ۸۱۰ یا حیات مردان نامی، «تمیستوکل» ص ۳۲). پلوتارك می گوید این مرد ایرانی الاصل بود. اما واقعیت این است که هرودت و پلوتارك هر دو این مطلب را از آیسخولوس گرفته و به افسانه پردازی پرداخته اند که باور کردنش مشکل است. زیرا اولاً، هرودت خود می نویسد که خشیارشا قبل تصمیم به نبرد دریایی در کنار سالامین گرفته بود و حتی کشتیها موضع گرفته بودند و سالامین را در محاصره داشتند (کتاب هشتم، بند ۷۰ و ۶۹)؛ ثانیاً، هرودت می نویسد که تمیستوکل پس از نبرد نیز همین شخص را فرستاد تا نیرنگ دیگری به کار برد و به خشیارشا بگوید تا زود است حرکت کند زیرا یونانیان قصد دارند به طرف داردانل بروند و پل را خراب کنند تا راه بازگشت بسته شود (کتاب هشتم، بند ۱۱). پلوتارك این پيك را از واس نام می برد (حیات مردان نامی، «تمیستوکل»، بند ۳۲). افسانه هایی از این قبیل از جانب هرودت عجیب نیست. جالب توجه اینجاست که خود هرودت هم این سؤال را مطرح می کند که آیا ممکن است طرف مقابل یعنی خشیارشا آن قدر ساده دل باشد که همیشه این حيله هارا باور کند؟

۳۵۸- حقیقت نیز چنین است، زیرا یونانیان شبانه تصمیم داشتند متفرق شوند و بگریزند، ولی محاصره دریایی به آنان فرصت نداد.

۳۶۲- مراد از حسادت خدایان این است که آنان تحمل دیدن انسانی را که بخواهد دم از برابری با خدایان بزند ندارند. در اساطیر یونان از حسادت خدایان بسیار گفتگو شده است. هرودت نیز مانند سایرین خدایان را حسود می داند. «... زیرا من خدایان را حسود می دانم...» (قادیخ هرودت، جلد اول، بند ۴). اما هرودت در خطابه ای که از قول اردوان جعل می کند نیز چنین می گوید: «خدا در ابتدا لذت وجود را به ما می چشاند و بعد بر آن حسد می برد» (ایران باستان، کتاب سوم، ص ۷۲۴).

۷۰-۳۶۴ - هرودت می نویسد: «چون این اطلاع [خبری که فرستاده تمیستوکل داده بود] به نظرشان [به نظر ایرانیان] درست آمد، ابتدا تعداد زیادی از ایرانیان را در جزیره کوچک پسی تالیا که بین جزیره سالامین و سرزمین اصلی یونان است پیاده کردند. سپس در نیمه های شب جناح غربی نیروی دریایشان به طرف سالامین پیش رفت و یونانیان را در محاصره گرفت. سفایینی که در اطراف کثوس و کی نوسورا قرار داشتند لنگر برداشتند و سرتاسر تنگه [تنگه بین سالامین و سرزمین اصلی یونان] را تا مونیوشی پوشاندند. منظور آنان [ایرانیان] از این موضع گیری این بود که یونانیان راه گریز نداشته باشند، سالامین تحت محاصره درآید و بعد آنان [ایرانیان] انتقام شکست آرت میزیوم را بکشند. اما علت پیاده کردن افراد در جزیره پسی تالیا این بود که این جزیره در همان تنگه ای قرار گرفته است که می بایستی نبرد کشتیها در آن صورت پذیرد و بالطبع هنگام درگیری نبرد، افرادی که کشتیهایشان غرق می شدند یا آسیب می دیدند به آن جزیره پناه می بردند و افراد مستقر در جزیره می توانستند خودیها را نجات دهند و دیگران را نابود کنند. همه این اعمال در خفای کامل بی آنکه یونانیان آگاه شوند انجام گرفت و آنان تمام شب بدون استراحت به تدارک پرداختند» (تاریخ هرودت کتاب هشتم، بند ۷۶). خلاصه این قسمت در ایران باستان ترجمه شده است (ایران باستان، کتاب سوم، ص ۸۱۰). همین مطالب آیسخولوس و هرودت نشان می دهد که نقشه نبرد با دقت بسیاری طرح شده بود و لاطائلاتی از قبیل اینکه تمیستوکل نیرنگی به کار برد و ایرانیان فریب این نیرنگ را خوردند درست نیست. بعلاوه همین مطلب نشان می دهد که این سر فرماندهی سپاه ایران است که محل و موقع نبرد را تعیین کرده است. این نکته از نظر حوادثی که بعداً در این نبرد اتفاق افتاد بسیار مهم است. سپس هرودت در بند ۷۷ پیشگوییهای غیب گویان را نقل می کند (مصرع ۳۷۳). جالب این است که این پیشگوییها درست با آنچه که هرودت و آیسخولوس درباره نبرد سالامین

می‌گویند مطابقت می‌کند، و جالبتر اینکه معمولاً این پیشگوییها را یونانیها می‌بایستی باور می‌داشتند. اما خود هرودت می‌نویسد وقتی آدم معتبری مانند آریستید (که به قول هرودت یونانیان سخنش را باور می‌کردند) خبر محاصره را به یونانیان داد باز هم یونانیان باور نکردند (کتاب هشتم، بند ۷۹). خلاصه‌ای از بند ۷۷ در ایران باستان، ص ۸۱۰ ترجمه شده است.

۳۷۱ - بنا بر قول هرودت در آن زمان این نوع مجازات معمول بوده است (رك).

قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۳۵ و کتاب هشتم، بند ۹۰ و ۱۱۸).

۴۰۷ - «به محض آنکه آنها [کشتیهای یونانی] به جنبش درآمدند، پارسیها حمله کردند» قادیخ هرودت، کتاب هشتم، بند ۸۴ و ایران باستان، ص ۸۱۲).

۴۰۹ - «ابتدا یونانیها با سفاین خود به طرف ساحل عقب نشستند، اما در این حال آمانیاس آتنی مردی از قلعه پالن از دیگران پیش راند و به يك كشتی حمله ور شد. وقتی آن دو كشتی آنچنان درگیر شدند که جداییشان ممکن نبود سایر کشتیهای یونانی به كمك آمانیاس شتافتند و نبرد آغاز شد (قادیخ هرودت، کتاب هشتم، بند ۸۴ و ایران باستان، ص ۸۱۲). پلوتارك معتقد است که كشتی ایران که با كشتی آمانیاس آتنی درگیر شد متعلق به آریامن بود (پلوتارك، «تمیستوكل»، بند ۲۸).

۴۱۰ - «فنیقیها در برابر آتنیها یعنی جناح راست که در سمت الوزیس و غرب است صف کشیده بودند و یونانیها روبروی لاسدمونیها یعنی جناحی که سمت پیره و شرق است» (قادیخ هرودت، جلد هشتم، بند ۸۵). آیسخولوس می‌گوید اولین كشتی که حمله را آغاز کرد (به قول هرودت، كشتی آمانیاس آتنی) با يك كشتی فنیقی درگیر شد. در نتیجه اولاً، آیسخولوس و هرودت هر دو موافقت می‌کنند که آتنیها و فنیقیها روبروی هم قرار داشتند؛ ثانیاً، به قول آیسخولوس و هرودت، آتنیها در جناح راست بودند، و اگر قول پلوتارك را هم بر آن بیفزاییم آریامن (یا آریامرد؟) روی يك كشتی فنیقی بود. آیا همه این مطالب را از آیسخولوس گرفته و سپس بر آن شاخ و برگ افزوده‌اند؟

۴۱۳ - هرودت می نویسد نظر تمیستوکل این بود که کشتیهای ایران را درون تنگه سالامین بکشاند و آنجا کارزار را آغاز کند. «... اگر ما [تمیستوکل می گوید] در يك فضای تنگ با دشمن روبرو شویم و چنانچه جنگ مسیر عادی خود را طی کند تعداد کم کشتی بر تعداد زیاد مزیت پیدا خواهد کرد. پس به نفع ماست که در فضای تنگی از دریا با دشمن نبرد کنیم و به نفع آنان است که در يك فضای وسیع با ما به جنگ برخیزند...» (کتاب هشتم، از سخنان تمیستوکل به اوری پیاد، بند ۶۰، ایران باستان، کتاب سوم، ص ۸۰۴). اما هرودت که گویا فراموش کار است، این نکته را از یاد برده و در بند ۵۷۶ همان گونه که قبلاً نوشته شد می نویسد: «این جزیره در همان تنگه ای قرار گرفته است که می بایستی نبرد کشتیها در آن صورت پذیرد و علت پیاده کردن افراد در جزیره پسی تالیا از طرف ایرانیان به همین علت بود.» گویا ایرانیان می دانستند که تمیستوکل قصد دارد آنان را به جای بد بکشاند و سپس شکست دهد. در نتیجه خودشان قبلاً به این تنگه رفته بودند!

۴۱۶ - داستانهایی از این قبیل که هرودت بعدها عیناً آن را از آیسخولوس برداشته و با شاخ و برگ بسیار نقل می کند برای توجیه افسانه شکست ایران است. به هر حال در گفته های هرودت ضد و نقیض به حدی است که حتی ارزش مقایسه و مقابله را هم ندارد؛ چه در جایی می گوید جابه اندازهای تنگ بود که کشتیها مجبور بودند پشت سر هم حرکت کنند و در نتیجه نمی توانستند به هم کمک کنند و دشمن آنها را از بین می برد و در جای دیگر می گوید کشتیها که می خواستند از پهلوی هم عبور کنند از تنگی جا به هم می خوردند، و در جای دیگر می گوید صف عقب می خواست به جلو برود و صف جلو می خواست به عقب فرار کند و در نتیجه به هم می خوردند. و از این قبیل داستانها.

۴۴۷ - این جزیره پسی تالیا نام دارد و میان سرزمین اصلی یونان و سالامین واقع شده است. بنا بر گزارش استرابون، جزیره پسی تالیا صخره ای و بدون سکنه بوده است.

۴۴۹ - در اساطیر یونانی، پان خدای شبانان و گله‌ها است. در سرود هومری (بند ۱۹ ، مصرع ۶) گفته شده است که پان در جستجوی تنهایی و دوستدار رقص است.

۴۵۱ - رك. توضیح ۷۰ - ۳۶۴.

۴۵۶ - آریستید تعداد بیشماری از سربازان آتنی سنگین اسلحه را که در ساحل سالامین پاس می‌دادند با خود برداشت و به‌سوی جزیرهٔ پسی‌تالیا روان شد. آنجا آنان پیاده شدند و کلیهٔ پارسیها را قطعه‌قطعه کردند (قادیخ هرودت، کتاب هشتم، بند ۹۵ و ایران باستان ، جلد سوم، ص ۸۱۶).

۴۶۶ - احتمالاً در دامنهٔ کوه اگاتئوس که مشرف بر تنگهٔ سالامین است. هرودت می‌نویسد خشیارشا تصمیم گرفته بود که خود شخصاً بر نبرد سالامین نظارت کند (کتاب هشتم، بند ۶۹). در حیات مردان نامی (بند ۲۵ ، «تمیستوکل») شرحی در این باره هست.

۴۷۳ - «می‌خواهم پلی بر روی هلسپونت زده با سپاهی به‌سوی یونان بروم و انتقام آنچه را آتنیها بر پارسیها و پدرم روا داشتند بکشم» (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۸).

۴۷۵ - هرودت می‌نویسد: «در این روز در دشت ماراتون در حدود شش هزار و چهارصد نفر از بربرها به‌قتل رسیدند و آتنیها یکصدونود و دوتن از دست دادند» (کتاب ششم، بند ۱۱۷). چه افسانه پردازیها!

۴۸۵ - فوسید در قسمت شمالی به‌ثوتی واقع است (جغرافیای استرابون، کتاب نهم، فصل دوم، بند ۱۵ و فصل سوم، بند ۱). تنها راه عبور فوسید به به‌ثوتی گذار معروف پاراپوتامی است که در جنگها بسیار معروف شده است (جغرافیای استرابون، کتاب نهم، فصل دوم، بند ۱۵).

۴۸۶ - دورید سابقاً بخشی از تسالی بوده است. هرودت گزارش می‌کند که هنگام ورود خشیارشا به یونان، در این ناحیه مقاومتی نشده است. (کتاب هشتم، بند ۳۱).

- ۴۸۶ - خلیج ملیا یکی از شش خلیج مهم دریای اژه است.
- ۴۸۷ - اسپرخیوس یکی از رودخانه‌هایی است که معبر معروف ترموپیل را قطع می‌کند.
- ۴۸۸ - چند منطقه به نام آخایا خوانده شده‌اند، از جمله استانی در جنوب تسالی و منظور آیسخولوس همین منطقه است.
- ۴۸۹ - تسالی یکی از نواحی مهم یونان قدیم، و امروز نیز قسمتی از یونان است. سلسله جبال المپ مرز فی‌مابین مقدونیه و تسالی است.
- ۴۹۱ - درست در منطقه‌ای که به قول استرابون رودهای بسیاری جاری است، سخن از گرسنگی و تشنگی به میان می‌آید! اما هرودت که همیشه مصرعی از آیسخولوس را برداشته و شاخ و برگ بر آن افزوده و افسانه پرداخته است، این راهم کافی نمی‌داند و می‌گوید در اثر راه‌پیمایی بسیار خسته بودند و نیز از گرسنگی پوست درخت و علف می‌خوردند، به‌طوری‌که هیچ باقی نگذاشتند. گویا این راهم کافی ندانسته اضافه می‌کند که بیماری طاعون و وبا باهم شایع بود (کتاب هشتم، بند ۱۱۵). اما آنان که هنوز این سخنان پدر تاریخ را عاری از تعصب و حقیقت می‌پندارند بدنیست برای مزاح هم‌شده این قسمت را نیز بخوانند: «... اما آنجا [آن طرف داردانل] طعام بیشتر از هنگام راه‌پیمایی دریافت داشتند و بسیاری از سپاهیان چون بیش از اندازه می‌خوردند و نیز به علت تغییر آب و هوا تلف گردیدند...» (کتاب هشتم، بند ۱۱۷) و از این افسانه پردازی‌ها. لکن طاعون آن‌هم برای سپاهی که در حرکت بود؟ وبا در فصل پاییز و سرما؟ تشنگی در منطقه‌ای پر آب که علفهایش را می‌خوردند؟ گرسنگی آن‌هم در کنار بغاز داردانل یعنی نقطه‌ای که درست آن طرفش انبارهای عظیم ذخیره سپاه وجود داشت؟ پر خوری برای سپاهی که جیره منظم دریافت می‌داشت؟ آیا هرودت چه کسی را گوسفند پنداشته است؟
- ۴۹۲ - ماگنزییا خطه‌ای از سرزمین مقدونیه است.
- ۴۹۲ - مقدونیه استانی در شمال یونان است.

- ۴۹۳ - آکسیو رودی در مقدونیه است.
- ۴۹۴ - مرداب بولبه در مقدونیه واقع است و به دریا متصل است.
- ۴۹۵ - کوه پانگائیوس کنار شهر فیلیپ، در ناحیه آگری، شمال مقدونیه واقع است.
- ۴۹۶ - آدونیان نام قومی است در تراس مقدونیه که در دو طرف رودخانه استریمون سکنی داشتند.
- ۴۹۷ - با محاسبه دقیق، سپاه خشیارشا در نیمه اکتبر به کنار رود استریمون رسیدند و اگر این رودخانه یخ بسته بوده پس زمستان زودرسی بوده است.
- ۵۱۷ - استریمون رودی در مقدونیه است.
- ۵۱۸ - هرودت هم مانند آیسخولوس کوشش دارد تا سپاه ایران را نابود شده قلمداد کند. با این حال او مدعی است که خشیارشا مردونیه سردار ایرانی را با سیصد هزار - که عددی اغراق آمیز است - باقی گذاشت تا عملیات را ادامه دهند (برای اطلاع بیشتر، رک. ایران باستان، کتاب سوم، ص ۸۲۲).
- ۵۵۴ - « قایق » در برابر کلمه « باریس » آمده است. این کلمه مصری است و به نوعی قایق رودخانه‌ای شبیه کلک اطلاق می شده است (رک. تاریخ هرودت، کتاب دوم، بند ۹۶ و حاشیه).
- ۵۶۳ - یعنی نه تنها کشتیها بلکه دستهای یونانیان نیز آنان را نابود کردند.
- ۵۷۰ - کیخره آ، کیخرو، یا کیخره. در فارسی «سیکره» ثبت شده است (فرهنگ اساطیر یونان دم). استرابون در کتاب دهم، فصل اول، بند ۹ از مارافسانه‌ای سیکره گفتگومی کند. به هر حال سیکره پادشاه یا قهرمان جزیره سالامین بوده است که به روایتی ماری را پرورش داد که به مار سیکره معروف است و به روایت دیگر، ماری را که به مزارع مردم سالامین زیان می رسانده کشته است. مقصود آیسخولوس از کرانه‌های سیکره، کرانه‌های جزیره سالامین است. اما پوزانیاس نقل می کند که در هنگامه نبرد سالامین، مار سیکره ظاهر شد و از خاک سالامین دفاع کرد (کتاب اول

- هوزانیاس، بند ۳۶). در فرهنگ اساطیر، ص ۲۲۳، نیز این گونه نقل شده است: «در سالامین برای سیکره که یکی از قهرمانان آن جزیره بود احترامات خاصی بجامی آوردند و می گویند در جنگ دریایی، سالامین ماری در میان کشتیها ظاهر شد که بنا به اظهار هاتف دلف تجسم سیکره و برای کمک یونانیان و دادن مژده پیروزی در آنجا حضور یافته بود.»
- ۶۲۹ - یونانیان هنگامی که خدایان را به یاری می طلبیدند یا چیزی از خدایان می خواستند، از سه خدا نام می بردند.
- مقصود از الهه زمین، آرتمیس است که تیروکمان باخود حمل می کرد. هرمس خدای باد و پسر زئوس است.
- سلطان مردگان، هادس است. هادس خدای مردگان و برادر زئوس و پوزئیدون است.
- ۶۴۹ - آئیدونئوس نام دیگر هادس است.
- ۶۵۳ - آیسخولوس در اینجا ضد و نقیض می گوید، چون در مصرع ۴۷۵ آتوسا از آنهمه بربر (!) صحبت کرده که در ماراتون ازپای درآمدند و اینک هم او ازان داریوش را می ستایند که افرادش را در جنگهای بنیادکن تلف نمی کرد. بعلاوه آیا آیسخولوس از شکست داریوش در ماراتون بی خبر بوده است؟ لکن واقعیت این است که آیسخولوس فقط داریوش را به منظور تحقیر خشیارشا می ستاید.
- ۶۶۷ - به جای «استیکس» که در متن آمده، «مرگ آزر» ترجمه شده است. استیکس در اساطیر یونانی نام رودخانه ای است در دنیای ارواح که آبی مرگ آور دارد.
- ۶۹۰ - «هادس در اقامتگاه ارواح به کمک جمعی از شیاطین و اجنه باکمال بیرحمی بر مردگان حکومت می کرد و به هیچ یک از آنان اجازه بازگشت به دنیای زندگان نمی داد» (فرهنگ اساطیر، ص ۳۴۳).
- ۶۹۱ - داریوش از نفوذ و مقام خود در نزد هادس استفاده کرده. تاوانسته است از دنیای زیرزمینی خارج شود.
- ۷۱۷ - داریوش دارای هفت فرزند ذکور بود: سه فرزند از دختر گوبریاس،

قبل از آنکه به سلطنت برسد و چهار فرزند از آتوسا است (تادیک هرودت، کتاب هفتم، بند ۲).

۷۲۳ - گویاروح داریوش فراموش کرده است که خود در زمان حیات پهلوی بر بوسفر بزرگ احداث کرد (رك. تادیک هرودت، کتاب چهارم، بند ۸۳؛ جغرافیای استرابون، کتاب هفتم، بند ۹).

۷۲۸ - هرودت عین این مصرع را از قول ملکه آرتیمیزیا (برای اطلاع بیشتر درباره او، رك. ایران باستان، کتاب سوم، ص ۷۴۲) نقل می کند و می گوید ملکه آرتیمیزیا خطاب به خشیارشا چنین گفت: «... اما اگر تو به نبرد دریایی بشتابی، می ترسم که نیروی دریایی نابود شود و به دنبال آن نیروی زمینی تباه گردد.» آیا عجیب نیست؟

۷۴۴-۴۶ - خشیارشا برای عبور از داردانل دستور داده بود تا پل شناوری بسازند و هرودت چنین می نویسد: «... پس از اینکه پل ساخته شد بادشیددی برخاست پل را شکست و خراب کرد» (کتاب هفتم، بند ۳۴ و ایران باستان، ص ۷۱۸). و در بند ۳۵ چنین ادامه می دهد: «وقتی خشیارشا اطلاع یافت در خشم شده فرمان داد داردانل را برای تنبیه سیصد ضربه شلاق بزنند و بر دریای آزاد پای بند نهند، شنیده ام که حتی افرادی با ایشان فرستاد تا داردانل را داغ کنند...» (کتاب هفتم، بند ۳۵ و ایران باستان، ص ۷۱۸). این مطالب که قرن ها نقل تاریخها بوده و حتی گاه این یا آن شاعر در این یا آن بیت برای نشان دادن معلومات تاریخی خود به کار می برد کاملاً جعلی است و ساخته و پرداخته ذهن هرودت است و منبع این افسانه نیز همین سه مصرع آیسخولوس است. زنجیر نهادن یا به قول آیسخولوس، و به پیروی از وی هرودت، پای بند زدن بر داردانل (هلسپونت) وصف شاعرانه ای است که آیسخولوس از دستور خشیارشا کرده است. همان گونه که در بالا گفته شد، خشیارشا دستور داده بود تا پل از قایق بر روی تنگه احداث کنند و مهندسان آن زمان قایقها را در کنار هم قرار دادند و با زنجیر و بندهای کتان به هم بستند و سپس میخهای آهنی در آنها

فرو کردند و تخته‌هایی بر آنها قرار دادند و روی این تخته‌ها خاک ریختند. آیسخولوس ایجاد چنین پلی را یوغ نهادن برگردن دریا یا پای‌بندزدن بر تنگه وصف می‌کند و هرودت آگاهانه و به‌منظور اتهام به خشیارشا از این مطلب استفاده می‌کند و چنان افسانه‌ای می‌بافد.

۷۵۰ - پوزوئیدون برادر زئوس و هادس و فرمانروای آبهاست.

۷۵۳ - هرودت می‌نویسد خودداربوش در اثر تلقینات آتوسا به یونان لشکر کشید! و خود آتوسا هم از دموسد طبیب یونانی تعلیم گرفته بود (برای اطلاع بیشتر، رك. تادیخ هرودت، کتاب سوم، بند ۱۳۳ و ۱۳۴). و علت لشکرکشی خشیارشا را به یونان هرودت عیناً مانند آیسخولوس در اثر تلقینات اطرافیان می‌داند و می‌گوید در آغاز سلطنت خشیارشا مردونیه در جلسه‌ای به او تلقین کرد تا به یونان لشکر کشد (کتاب هفتم، بند ۵) و بلافاصله می‌افزاید که مردونیه می‌خواست خشیارشا یونان را تسخیر کند تا خود حکمران آنجا شود و با گذشت زمان نیز خشیارشا را تحت تأثیر قرار داد (کتاب هفتم، بند ۶).

۷۶۵ - آیسخولوس مطابق افسانه‌های زمان خود، اولین پادشاه ماد را مدوس می‌داند. بنابراین افسانه‌ها مادر مدوس مده و پدرش اژه بوده‌اند. او پس از آنکه با مادر خود از یونان گریخت، به آسیا رفت و پادشاه آسیا شد و نام قوم ماد از اوست (برای اطلاع بیشتر رك. فرهنگ اساطیر، ص ۵۴۹). اما هرودت اولین پادشاه ماد را دیوکس می‌داند. استرابون نیز روایاتی راجع به مده و مدوس و ماد نقل می‌کند (جغرافیای استرابون، کتاب یازدهم، فصل ۸۳، بند ۹).

۷۶۸ - اطلاعات تاریخی آیسخولوس درباره پادشاهان ماد زیاد نبوده، چه آخرین پادشاه ماد آنطور که معروف است آژیدهاک یا ضحاک بوده است.

۷۷۰ - فریژی منطقه‌ای در آسیای مرکزی است.

۷۷۴ - پس از کمبوجیه، بردیای من که در کتیبه بیستون اورا کثومات خوانده‌اند به سلطنت رسید (ایوان باستان، ص ۵۳۹)؛ اما آیسخولوس اورا مردوس و هرودت اورا سمردیس می‌خوانند.

۷۷۶ - هرودت آرتافرنس را انتبافرنس می خواند (کتاب سوم، بند ۷۰). نامش در کتیبه بیستون ویندافرنه آمده است.

۷۹۳ - هرودت عین این مصرع را از قول آرتابانوس یا اردوان جعل می کند و می گوید اردوان خطاب به خشیارشا گفت: «شاهها، کسی اگر کمی خرد داشته باشد نه این ارتش و نه آن کشتیها را کم برآورد نمی کند اما حتی اگر تو باز هم قوای بیشتری فراهم می کردی دوجیز باز هم بیشتر دشمن تو می گردیدند. این دویکی دریاست و یکی خشکی... اما خشکی به این علت دشمن توست که چنانچه به موانعی هم برخورد نکنی هر قدم که بیشتر نهی بیشتر دشمن تو می گردد... می گویم اگر هم کسی بمقاومت بر نخیزد هر چه مسافت بیشتر شود همانقدر گرسنگی بیشتر به بار خواهد آمد...» (قادیخ هرودت، کتاب هفتم، بند ۴۹) و ایران باستان، ص ۷۲۴ و ۷۲۵).

۸۰۳ - مقصود از این گروه برگزیده، سپاهیان مردونیه است که به دستور خشیارشا در یونان باقی ماندند.

۸۰۵ - رود آسوپوس در به ثوتی در شمال شرقی یونان جریان دارد.

۸۰۸ - هرودت عین این مطلب را از قول تمیستوکل جعل می کند و خشیارشا را افراطکار و بی ایمان می خواند (کتاب هشتم، بند ۱۰۹).

۸۱۷ - هرودت نیز مانند روح داریوش از کشته پشته می سازد و می گوید: «... یونانیان توانستند آن قدر بکشند که از سیصد هزار سپاهی به استثنای ۴۰ هزار نفر که با آرتاباد گریخته بودند فقط سه هزار نفر جان به در بردند، ولی از سپاهیان یونان لاسدمونیها ۹۱ نفر و آتنیها ۵۲ نفر (قادیخ هرودت، کتاب نهم، بند ۷۰) و ایران باستان، ص ۸۶۰). اما پلوتارک گویا این عدد را قدری (فقط قدری) اغراق آمیز می داند و می نویسد: «در واقع از سیصد هزار نفر که در تحت فرماندهی ماردون (مردونیه) بودند فقط چهار هزار نفر به سرپرستی آرتاباز خارج شدند و از جانب یونانیان قریب یک هزار و سیصد و شصت نفر جمعاً کشته شدند که پنجاه و دو نفر از اهل آتن بودند...» (حیات مردان فامی، «زندگانی آریستید»، بند ۴۵) و از این نوع اغراقها.

۸۲۴ - «داریوش به غلامی دستور داده بود هربار برای او غذا می‌آورد سه بار تکرار کند: پادشاه آتینان را به خاطر داشته باش» (قادینخ هرودت، کتاب پنجم، بند ۱۰۵). هرودت این جمله را عیناً از آیسخولوس برداشته و در اطرافش افسانه پرداخته است.

۸۶۴ - روده‌اليس سرحد امپراطوری ماد ولیدی بود.

۱۰۲۵ - به تصدیق خود هرودت یونانیان بارها از مقابل سپاه خشیارشا گریخته بودند و حتی قبل از رسیدن ایرانیان به آتن آنجا را تخلیه کردند و حاضر به ایستادگی نشدند.



بها: ۱۱۰ ریال